

خاطرات

کشکول

(جلد ۱۷)

کتاب کشکول، خاطرات، ناصر کاره



کتاب کشتل خاطر، ناصر کاره

این کتاب تقدیم می‌شود

به ائمه معصومین (صلوات الله علیهم اجمعین)

امام خمینی (ره)، شهدای ایران اسلامی از صدر اسلام تا شهدای جبهه ی مقاومت

رزمنده تا زمانی که خطراتش را ثبت نکرده، هنوز به تاریخ و آینده و آرمانش بدهکار است. خاطره نویسان جنگ مقتل خوانان دفاع مقدس هستند که، صحنه‌های جنگ را دیدند و نوشتند. اگر این دسته از نویسندگان این کار را انجام ندهند شاید نسل‌های بعدی حقایق را باور نکنند و کارهای بزرگ در زمان خود خفه شوند، چرا که ترس‌ها، امیدها و فداکاری‌ها در تاریکی و گمنامی جبهه‌ها اتفاق افتاده که جز خدا هیچ کس از آن خبر ندارد. هیچ کس این حقایق و بهجت‌هایی که رزمندگان هنگام عملیات‌ها داشتند را نمی‌بیند، مگر اینکه جهاد بزرگی رخ دهد و آن ثبت خطرات برای دیگران است... ((امام خامنه ای))

کشکول خطرات دفاع مقدس (جلد ۷۰)

مدیر پروژه و نویسنده: ناصر کاوه

هوش مصنوعی، گرافیک و طراح: علی کربلائی

رسانه و فضای مجازی: مهدی کاوه

تایپ و حروف نگار و مشاور طرح: نرگس کاوه

روابط عمومی و پشتیبانی: فاطمه عاقلی

قیمت: ۳/۰۰۰/۰۰۰ ریال

شمارگان: ۱۰۰۰

چاپ: اول

مقدمه

... این نوشته جات را قدر بدانید. این پدیده‌ها و این فرآورده‌های تاریخ انقلاب را، تاریخ دفاع مقدس را قدر بدانید؛ این‌ها را باید خیلی قدر دانست و بین مردم هم منتشر بشود... «امام خامنه‌ای»

شهدا دعا داشتند، ادعا نداشتند؛ نیایش داشتند، نیایش نداشتند؛ حیا داشتند، ریا نداشتند و رسم داشتند، اسم نداشتند. شهید بی ادعا، بی نمایش، بی ریا و بی نام و نشان حتما برای ما الگوست. سبک زندگی به معنای رویه است، یعنی انسان بر یک مداری، با یک آدابی، با یک سنن و قواعد و اصولی زندگی می‌کند. دیگران یک سبکی دارند؛ یکی را نگاه می‌کنید، اسلوب زندگی او سبک غربی است، یعنی فرمول‌هایی که از آن طرف آب می‌آید خیلی می‌پسندد و در زندگی‌اش ساری و جاری می‌کند. یکی دیگر این طور نیست و سبک زندگی او سبک زندگی دینی و مذهبی است، سبک زندگی و رویه‌ی فرد دیگری معجون یا عجینی از این دو است. شهدا چه کسانی هستند؟

شهادادانش‌آموزان مکتب تربیتی اهل بیت(ع) هستند که با کتاب قرآن مجید و آموزگاری اهل بیت(ع)، فرمول‌ها و اسلوب یا اصول زندگی‌شان را انتخاب کردند. همچنین بعضی از افراد در جامعه‌ی دینی ما هستند که دینی زندگی می‌کنند و

زندگی آن‌ها هم برگرفته از زندگی اهل بیت (ع) است، منتها حد متوسط از فرمول‌ها را بیشتر متحمل می‌شوند.

شهید کسی است که به دنبال آخر خوبی‌ها می‌گردد. پس سبک زندگی، یعنی ملکه شده است. یعنی کاملاً نهادینه شده است، یعنی برخاسته از یک اصل است، اتفاق نیست، حادثه نیست، بلکه یک انتخاب است و پای آن انتخاب سینه می‌زند، تمرکز دارد، هزینه می‌کند، پیاده می‌کند، ولو این‌که ممکن است هزینه‌های سنگینی هم برای او داشته باشد. به این سبک زندگی می‌گوئیم. سبک زندگی شهدا برگرفته از معارف دین است، یعنی برگرفته از فرمایشات معصوم و امامی است که در مقام عصمت است، در مسیر و تکلیفی که به نام عبودیت روشن کرده‌اند که هدف از خلقت ماست، خیلی راهگشاست.

من یک جایی سخنرانی می‌رفتم، گفتند: شما چرا این قدر از شهدا می‌گوئید؟ گفتم: از چه کسی بگویم؟ گفتند: از امام حسین (ع) بگو. گفتم: امام حسین (ع) که سیدالشهداست. ما اگر دامنه را نبینیم، به قله که نمی‌رسیم. شهدا در دامنه هستند، شهدا آینه برگردان فضایل ائمه (ع) و اهل بیت (ع) هستند. من اگر امام حسین (ع) را برای شما توضیح دهم می‌گوئید معصوم است، فرزند پیامبر (ص) است. یک مقدار احساس فاصله دارید، ولی وقتی من می‌گویم علی‌اکبر امام

حسین (ع) رفت و امام حسین (ع) دل کند، حالا نگاه کن، پدر پنج شهید دل کند، این هم آن فضیلت نورانی ایثار در زندگی اش شد، می گوئید که امام، معصوم است، او که معصوم نیست، پس این قابل الگوبرداری است. لذا سؤال شما سؤال زیبایی است. چرا باید به سبک زندگی شهدا تأسی و اقتدا کنیم؟ آنها حسی تر و دریافتی تر هستند، بین ما هستند، مثل ما هستند، اینها هم آزمون و خطا داشتند. چه شهدای عزیزی داریم که قبل تر اقرار به گناهان کبیره هم داشته اند، منتها مبدأ میل شان عوض شد، بعد بر اساس تغییر مبدأ میل با توبه، زیباییها در دامنه‌ی وجودشان ساری و جاری شد...

سبک زندگی شهدا از این جهت که اینها در عصر غیبت کبری، ترجمانی از سیره‌ی اهل بیت (ع) و سیره‌ی معصومین (ع) از فرمول‌های ناب قرآن و عترت شدند، زیباست... زندگی‌های امروزی تحت الشعاع فرهنگ منحوس غربی قرار گرفته و شبیه زندگی آنها شده است که هیچ احترامی به بزرگتر و پایبندی به همسر و عشق و علاقه به والدین در بین آنها وجود ندارد. صحبت از سبک زندگی که می‌شود منظور به حوزه خانوادگی نیست، بلکه دامنه آن گسترده تر است و شامل روابط اجتماعی، مدنی و حقوقی می‌شود. برای اینکه بتوانیم یک سبک زندگی خوب و خدا پسند انتخاب کنیم باید یک الگوی درستی داشته باشیم. چون همواره جامعه‌ها برای دست یابی

به اهداف و ارزش های خود نیازمند الگوهای پویا و مؤثری در بدنه خود هستند، تا با نقشه برداری از زندگی آنها بتوانند صاحب یک سبک خوبی بشوند. یکی از الگوهای خوبی که سبک زندگی آنها الهی است و می تواند باعث پیشرفت شما در عرصه زندگی شود، الگو برداری از سبک زندگی شهدا است. لزوم توجه دادن جامعه به سبک زندگی شخصیت های تأثیرگذار جامعه یکی از مؤثرترین و بهترین راهکارها در این مسیر است. زندگی لاکچیری، ماشین آخرین سیستم، مارک لباس و مدل گوشی. کشورهای غربی می خواهند با ترویج این سبک زندگی، یک اختلاف طبقاتی و غرور کاذب در بین مردم ایجاد کنند و می خواهند این افکار را ترویج دهند که هرکسی این مدل از زندگی را نداشته باشد جزء افراد ضعیف است. و مردم هم برای اینکه از قافله جا نمانند سعی می کنند طبق ایده های آنها زندگی کنند و تمام تلاش خود را برای بدست آوردن مادیات می کنند و عمر ارزشمند خود را صرف یک بازی پوچ می کنند. اما مدل دیگری از افراد بودند که در بین ما زندگی می کردند اما تحت تاثیر افکار دیگران قرار نمی گرفتند و زندگی ساده ای داشتند اما بسیار محبوب بودند و ماندگار شدند. دنیای غرب می خواهد رابطه خانواده ها را متزلزل کند و زندگی را برای زن و مرد تبدیل به یک کابوس ترسناک کند. و به مردان القا می کند که چهره خشن و اخمو داشته باشند. در حالی که اسلام می گوید با چهره بشاش و روی گشاده با همسران برخورد کنید تا آرامش در زندگی شما حاکم شود. هرکسی می تواند مسیر

خودش را همانگونه که دوست دارد انتخاب کند و هیچ اجبار و تحمیلی در کار نیست. اما دشمن با برنامه ریزی دقیق در پی تغییر دادن افکار مردم است و دوست دارد که دیدگاه خودش را حاکم در سبک زندگی دیگران کند. کشورهای دیگر بخاطر نداشتن الگوهای درست، زود تحت تاثیر قرار می‌گیرند و فرهنگ منحوس را می‌پذیرند. اما در کشور ما بخاطر وجود شهدا، کار سختی در پیش دارند چون زندگی شهدا یک سبک خاصی را در پیش روی مردم قرار داده و هر کسی این سبک را انتخاب کند در دنیا و آخرت بهره‌های بسیاری می‌برد.

باحول وقوه الهی، باتوسل به چهارده خورشید منور و با استعانت از شهدا از میان هزاران خاطره و به رسم چیدن بهترین گل‌های معطر و تهیه خوش بوترین عطرها و با امید برآمدن هزاران آرزو با نام مقدس و مبارک امام زمان (عج) و با رمزی زهرا (س) نوشتن « کتاب کشکول خاطرات دفاع مقدس (جلد ۷۰) »، را شروع می‌کنیم تا انشاءالله مورد رضایت و خشنودی « خداوند عزوجل » واقع گردد...

ارادتمند: ناصر کاوه



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اوصیکم بأن یکون ایمانکم بقیاده
سماة الامام ایضی دام ظلہ محمدا
وتویاً من اجل خیر دنیاکم و آخرتکم

نصرالله

سوال ۱۴۳۰ ق.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

به شما وصیت میکنم که ایمانتان به رهبری حضرت امام خامنه ای (دام ظلہ)
محکم و قوی باشد که خیر دنیا و آخرتتان در این است.

سید حسن نصرالله
شوال ۱۴۳۰ ه. ق

کتاب کنگرہ اعظمی ناصرکار

برشی از زندگی شهید احسان کربلایی پور

احسان را خداوند بعد از سه دختر به پدر و مادرم عطا کرد. خاطر من هست، مادربزرگم که ما دختران را بسیار دوست می‌داشت همیشه به مادرم می‌گفت: دخترانت مانند گل‌هایی هستند که به باغبان نیاز دارند و تو باید پسری برای باغبانی این گل‌ها داشته باشی و خیلی هم دعا می‌کردند که مادر صاحب پسری شوند و خدا را شکر، دعایشان مستجاب شد و خداوند احسان را به ما داد و من امروز در واقع درک می‌کنم که وجود یک برادر به عنوان تکیه‌گاه و پشتیبان در زندگی چقدر می‌تواند اثرگذار باشد. برادر یک اطمینان قلبی برای خواهر است و به همین جهت فقدانش نیزرنجی عمیق، همراه با احساس بی‌پناهی برای خواهر باقی می‌گذارد.

احسان در دوران کودکی بسیار پُرجنب و جوش و زرنگ و در عین حال بسیار مهربان بود و غالب زمان کودکی‌اش در خانه و در کنار خواهرها و برادر کوچکترش، «محسن» به بازی یا انجام تکالیف مدرسه سپری می‌شد.

دوران کودکی ما در کنار هم دوران بسیار دل‌چسب و شیرینی بود و من خیلی وقت‌ها دلتنگ آن دوران می‌شوم و افسوس می‌خورم که فرزندان ما از تجربه بازی‌های دسته جمعی با خواهر و برادرها و رشد در کنار یک‌دیگر محروم هستند احسان تمام دوران تحصیلات مقدماتی و متوسطه و دانشگاه خود را در شهر اهواز

گذراند و بلافاصله پس از اتمام تحصیلش در رشته حقوق در مقطع لیسانس به عنوان پاسدار در سن بیست و دو سالگی وارد سپاه شد و به همین جهت عملاً چیزی به عنوان خدمت سربازی نداشت و مستقیماً به عنوان پاسدار فعالیت خود را در سپاه آغاز کرد. یاد دارم چند ماه ابتدایی ورودش به سپاه در شهر قم مشغول به کار بود و از هم‌ماه زمان انس و الفت عجیبی نسبت به حضرت معصومه سلام الله علیها پیدا کرده بود و با توجه به این‌که هنوز مجرد بود و همراه خانواده زندگی می‌کرد، به شدت به پدر و مادرم اصرار داشت که محل زندگی‌شان را از اهواز به قم منتقل کنند. احسان عمیقاً معتقد بود که زندگی در قم و در جوار حضرت معصومه (س) همانند زندگی در بهشت است، از این‌رو سعی داشت خانواده و به خصوص مادر را برای هجرت به قم و زندگی در آن متقاعد کند؛ هر چند آن زمان این خواسته محقق نشد و نهایتاً در سال ۱۳۹۷ با اصرارهای احسان خانواده به قم هجرت کردند و مجاور بی‌بی شدند که تا به امروز نیز این افتخار ادامه دارد. سال ۱۳۹۲ بود و احسان و همسرش دو پسر به نام‌های عباس و محمدصادق داشتند که به خاطر موقعیت شغلی احسان، از اهواز به تهران مهاجرت کردند. در آن زمان محمدصادق، کمتر از شاید باور این موضوع برای شما سخت باشد که بدانید تا قبل از آخرین ماموریت ایشان، ما اصلاً اطلاع نداشتیم که به سوره هم می‌رود و تنها همسرش در جریان رفت و آمدهای ایشان بود و چون احسان، به هیچ عنوان موافق اطلاع دیگران از

مسائل کاری اش نبود، همسرش نیز در این زمینه کاملاً رازداری می‌کرد و هیچ‌کس را از این امور خبردار نمی‌کرد.

خاطر من هست ماموریت آخر قبل از شهادت احسان بود که به جهت طولانی شدن غیبتش و پیگیری‌های مکرر مادرم، همسرش مجبور شد که در مورد سفر کاری اش به سوریه با خانواده و مادرم صحبت کند و همین مسئله باعث نگرانی شدید مادرم شده بود. بعد از بازگشت احسان از سوریه و اطلاعش از نگرانی‌های مادر، از همسرش خواسته بود که به مادر در مورد سفرش به سوریه چیزی گفته نشود و به همین دلیل، در ماموریت آخری که به سوریه رفت و منجر به شهادتش شد، هیچ اطلاعی از این موضوع نداشتیم.

خاطر من هست روزی که خبر شهادت احسان را آوردند من شیفت مدرسه بودم. ساعت حدود یازده بود و من مشغول جمع و جور کردن کارها بودم که ساعت دوازده از مدرسه به سمت خانه حرکت کنم که تلفنم زنگ خورد. برادرم محسن بود و بعد احوال‌پرسی از من سوال کرد، آقا محمود «همسرم» چیزی به شما نگفت؟ و من که از همه جا بی‌خبر بودم، فکر کردم در مورد خانه مامان که قرار بود اجاره داده شود صحبت می‌کند و در جوابش گفتم: در مورد خانه می‌گویی؟ و او پاسخ داد نه در مورد احسان... احسان که گفت، دلم فروریخت؛ چون من حدس می‌زدم که غیبت

دوباره احسان احتمالاً به جهت سفرش به سوریه باشد. به محسن اصرار کردم که اگر اتفاقی برای احسان افتاده بگو، او هم گفت: احسان زخمی شده... این را که گفت: نگرانی و دلشوره، دیگر امانم را برید. باورم نمی‌شد که زخمی شده باشد؛ گفتم: محسن واقعیت را به من بگو، این جا بود که محسن هم تاب نیاورد و تلفن را قطع کرد؛ بعد از چند دقیقه دوباره تماس گرفت و گفت: احسان زخمی شده و قرار است به تهران آورده شود و من می‌خواهم مادر و پدر را که آن موقع به اهواز سفر کرده بودند، با هواپیما به تهران بیاورم. این‌ها را که گفت، من گفتم: محسن تو را به خدا راستش را بگو... این را که شنید، باز تلفن را قطع کرد؛ این جریان سه چهار بار تکرار شد و تا من بغض می‌کردم، محسن تلفن را قطع می‌کرد. نهایتاً، در آخرین تماس از محسن پرسیدم که شهید شده؟ و او پاسخ داد که به آرزویش رسید. این را که گفت، تلفن را قطع کرد. زانوهایم سست شد و کنار دیوار روی زمین نشستم و شروع به گریه کردن کردم و... راوی: خواهر شهید احسان کربلایی پور، نوید شاهد شهید مدافع حرم شهید احسان کربلایی پور که به همراه دیگر رزمندگان ایرانی مدافع حرم شهید مرتضی سعیدنژاد بامداد روز ۱۶ اسفند ماه ۱۴۰۰ در حومه دمشق در اثر حمله مستقیم موشکی رژیم صهیونیستی به شهادت رسید. پیکر مطهر این شهید و الامقام در تهران و اهواز تشییع شد و سپس در شهر قم تشییع و در جوار شهید محمد مهدی لطفی نیاسر به خاک سپرده شد...

شهید احسان کربلایی پور

جوان‌های دل‌آور و مدافعان حرم با ایستادگی و استقامت مثال‌زدنی و در سایه‌هدایت‌های حکیمانه رهبر عزیزتر از جان ما و مجاهدت‌های مخلصانه و مؤمنانه شهید حاج قاسم سلیمانی، فرهنگ ایستادن و مقاومت را به مجاهدان کشورهای منطقه همچون عراق و سوریه آموختند و حماسه‌ای عظیم را رقم زدند. یکی از اهرم‌های مقاومت و ایستادگی در منطقه، تربیت نیروهای انقلابی و مجاهدین فی سبیل‌الله در تعدادی از کشورها بود و الگوی این مجاهدان، رزمندگان غیور ما در سال‌های دوران دفاع مقدس بودند که باعث شدند در جهان اسلام این قدرت بی‌بدیل تشکیل شود.

در پی جنایت رژیم صهیونیستی در حمله موشکی به حومه شهر دمشق سوریه پاسداران رشید مدافع حرم سرهنگ پاسدار احسان کربلایی پور و سرهنگ پاسدار مرتضی سعیدنژاد در ۱۶ اسفند سال ۱۴۰۰ هم‌زمان با روز میلاد حضرت ابوالفضل (ع) به درجه رفیع شهادت نایل آمدند. احسان شخصیت بسیار مطمئن و رازداری داشت و این ویژگی‌اش در مسائل کاری به‌شدت مورد توجه بود و جالب است بگویم تا زمان شهادتش ما چیزی در مورد جزئیات فعالیت او در سپاه نمی‌دانستیم و تنها می‌دانستیم که او یک پاسدار است...

پس از شهادت احسان بود که ما مطلع شدیم او سرهنگ سپاه بوده و در بخش موشکی هوافضای سپاه مشغول به فعالیت بوده است؛ همین امر این سؤال را در ذهن من ایجاد کرد که ایشان رشته حقوق خوانده و چطور سر از بخش هوافضا درآورده که بعدها متوجه شدیم احسان با گذراندن دوره‌های بسیار سخت و فشرده، توانسته در مدت زمان کوتاهی تخصصی در زمینه موشکی پیدا کند که به اعتراف فرمانده‌اش به نخبه‌ای صاحب نظر بدل شود. از زمانی که احسان وارد سپاه شد و از نظر شغلی شرایط مشخصی پیدا کرد، به ازدواج ابراز تمایل کرد و همین امر باعث شد که ما به صورت جدی به دنبال مورد مناسب برای ازدواج با ایشان باشیم. به یاد دارم که معیارهای بسیار سفت و سختی هم در خصوص اعتقادات و ایمان داشت و تاکید می‌کرد که همسر من باید فردی باشد که در ولایت‌پذیری و وجهه مذهبی‌اش خللی وارد نباشد و یک زن شجاع و مقاوم باشد. قطعاً پیدا کردن فردی با این ویژگی‌ها، کار ساده‌ای نبود و به نظر می‌رسید جایی بهتر از مسجد برای پیدا کردن این فرد نمی‌توانست باشد و نهایتاً هم این آشنایی، مقدماتی با خانواده همسرش از مسجد محل زندگی مادرم انجام گرفت. بعد از چند جلسه گفتگو، خدا را شکر توافقی بین آن‌ها شکل گرفت و در سال ۱۳۸۴ و در شهر اهواز با هم ازدواج کردند...راوی: خواهر شهید احسان کربلایی پور، منبع: نوید شاهد قم

احسان یک همکار و دوستی داشت به نام شهید لطفی نیاسر که به شدت به او علاقمند بود و هر بار قم می آمد، ابتدا به حرم مطهر و بعد نیز مزار شهید لطفی نیاسر و بعد خانه مادر می رفت؛ یک بار پدر و مادرم را سر مزار شهید لطفی نیاسر برده بود و به آن ها گفته بود من که شهید شدم، باید کنار شهید لطفی نیاسر به خاک سپرده شوم. حتی در وصیت نامه اش هم وصیت کرده بود کنار شهید لطفی نیاسر دفن شود. نهایتاً با پافشاری های همسر شهید و تلاش های بنیاد شهید بود که ایشان در مزاری در نزدیکی شهید لطفی نیاسر در گلزار شهدای قم به خاک سپرده شد. واقعیت این است که شهادت احسان، پنجره هایی را به روی همه ما باز کرد که آن درک بیشتر و بهتر واقعه عاشورا و به طور ویژه حضرت زینب (س) بود. بعد از این واقعه بود که من حقیقتاً مفهوم این سخن را که شهیدان زنده اند، درک کردم و امروز باور دارم احسان، هر لحظه و هر جا حضور دارد و فقط جسمش چون ملائکه لطیف شده و با چشم دنیایی قابل دیدن و درک نیست. احسان وظیفه خود را به درستی و تمام و کمال انجام داد و از آزمون های سختی گذشت که مهم ترینش دل کندن از عزیزانش بود. به داشتن چنین برادری افتخار می کنم که حتی در وصیت نامه اش هم به دنبال آگاهی بخشی و تکمیل ادای وظیفه ای است که برای آن به شهادت رسید و در تمام وصیت نامه اش تاکید بر ادامه دادن مسیر او، از جانب فرزندان و اعضای خانواده اش

موج می زند. راوی: خواهر شهید - منبع: نوید شاهد قم



شهید مدافع حرم احسان کربلایی پور

هر کسی را می‌دید، به او می‌گفت: «دعا کن من شهید شوم.» بزرگترین آرزوی احسان شهادت بود. از زمانی که ماجرای دفاع از حرم و داعش پیش آمد، مرتب به سوریه در رفت و آمد بود. هرگاه که می‌خواست برود، این آمادگی را ایجاد می‌کرد که شاید شهید شود و می‌گفت: برای من دعا کنید که شهید شوم. احسان شوخ‌طبع بود. هر وقت او در جمع ما بود، همه شاد خوشحال و سرزنده بودند. با همه شوخی می‌کرد و می‌خندید. اگر جمعی بود که در آن احسان نبود، آن جمع خوشحال نبود و با وجود احسان همه خوشحال و سرزنده بودند... به والدین و همسرش می‌رسید و خیلی خانواده دوست بود. هرگاه به قم می‌رفت، ابتدا به مزار شهدای مدافع حرم می‌رفت و آن‌ها را زیارت می‌کرد و بعد از آن به خانه والدین مان می‌رفت...

کتاب مدافعان حرم، ناصرکاوه

راوی خواهر شهید - منبع: خبرگزاری دفاع مقدس

کتاب کتک گل خاطران، ناصرکاوه

رویکرد عمومی کودکان داعشی

گروه تروریستی داعش بارها به صورت علنی از موفقیت خود در جذب و آموزش کودکان و نوجوانان خبر داده و تاکید کرده است که تعداد کودکان در داعش بیش از هر گروه تکفیری و تروریستی دیگر است. بر اساس اطلاعاتی که از این گروه منتشر شده است، تعداد کودکان نابالغ حاضر در داعش بالغ بر ۴۶۴۰ نفر از کودکان خارجی بوده که در عراق و سوریه حاضر شده‌اند. بیشترین کودکان از کشور فرانسه (۷۰۰)، مراکش (۳۹۱) قزاقستان (۳۹۰) تاجیکستان (۲۹۳) و آلمان (۲۹۰) هستند.

در رابطه با اینکه پیوستن کودکان به گروه تروریستی داعش به صورت داوطلبانه انجام شده یا آنها مجبور به این کار شدند، نمی‌توان حکم قطعی صادر کرد. کودکان منتسب به داعش گروه منسجمی نیستند، در رابطه با سن آنها نیز اطلاعات دقیقی وجود ندارد، البته گفته شده است که برخی کودکان در سنین ابتدایی توسط پدران یا نزدیکان خود به سمت داعش کشیده شده‌اند. حتی برخی کودکان شیرخوار نیز توسط اولیای خود به مناطق تحت سلطه داعش انتقال داده شده‌اند.

مراکز مطالعاتی مختلف در رابطه با انگیزه پیوستن کودکان و نوجوانان به این گروه‌های تروریستی نیز مطالب متعددی را بیان کرده‌اند. برخی تحلیلگران اعتقاد دارند که کودکان یک تا ۹ ساله که یا در مناطق تحت حاکمیت داعش به دنیا آمده یا

توسط اولیای خود به این مناطق منتقل شده‌اند، اولین قربانیان این گروه تروریستی هستند، اما در رابطه با کودکان بزرگتر می‌توان گفت که مجموعه‌ای از انگیزه‌ها از جمله رویکردهای ایدئولوژیک و آموزشی و مشارکت احتمالی در فعالیت‌های خشونت‌آمیز می‌تواند انگیزه آنها برای حضور در جمع تروریست‌های داعش باشد. همچنین گفته شده است که کودکان زیر ۹ سال به صورت داوطلبانه به داعش پیوسته‌اند و مجبور به حضور در سرزمین‌های تحت حاکمیت خلافت داعش شده‌اند. البته برخی دلایل نیز وجود دارد که نشان می‌دهد کودکان بسیار کم سن و سال در ۵ سالگی نیز از سوی داعش در معرض اقدامات خشونت‌آمیز قرار گرفته و آموزش‌هایی را در این خصوص دریافت کرده‌اند.

در برخی موارد نیز رویکرد های خشونت‌آمیز یا گرایش‌های ایدئولوژیک عامل انتقال کودکان به این مناطق نیست، بلکه مواردی دیگر نظیر آموزش رایگان و خدمات بهداشتی نیز می‌تواند به انگیزه‌ای برای انتقال کودکان به مراکز استقرار داعش تبدیل شود. گزارش‌های مختلف از گوشه و کنار جهان حکایت از آن دارد که برخی خانواده‌ها به صورت کامل به گروه تروریستی داعش پیوسته‌اند و مجموعه‌ای از کودکان در سنین مختلف مجبور شده‌اند همراه با والدین خود تحت پرچم داعش قرار بگیرند. در طرف مقابل دلایلی نیز وجود دارد که برخی نوجوانان نقش اساسی

و مهم در خشونت و افراط‌گری و حتی مهاجرت افراد خانواده خود به سوریه و عراق داشته‌اند. استقلال‌طلبی و انتخاب رویکردهای افراط‌گرایانه مسائل مهمی برای برخی نوجوانانی است که به شکل مستقل از بالغین سفر به عراق و سوریه را انتخاب کرده‌اند. آنها گاه به صورت کاملاً انفرادی و گاه در گروه‌های کوچک از نزدیکان خود به این کشورها سفر کرده‌اند. در کشوری نظیر بلژیک کودکان و نوجوانان مستقل یک سوم تمامی کودکانی را تشکیل می‌دهند که به سوریه سفر کرده‌اند. (۱۵ نفر از ۴۵ مورد) که تمامی آنها جذب گروه‌های تروریستی می‌شوند.

تنبیه شدید دانش‌آموزان در مدارس داعش!

تروریست‌های تکفیری داعش تنبیه‌های سختی را برای کودکانی که از رفتن به مدرسه امتناع می‌کردند قرار داده است. نیروهای عراقی در مناطقی که پیشتر تحت کنترل داعش بود، به اسناد و مدارکی دست یافتند که نشان می‌دهد گروه تروریستی داعش کودکان را به دلایلی از جمله غیبت از مدرسه، به زندان می‌افکند. نیروهای عراقی در مناطقی در شهرستان راهبردی رطبه در مرزهای اردن و عراق که از دست گروه تروریستی داعش بازپس گرفتند، به اسناد و مدارکی دست یافتند که نشان می‌دهد داعش کودکان را با اتهاماتی که در راس آنها غیبت از کلاس درس است، به زندان می‌افکند.

سند نخست متعلق به کودکی است که متولد سال ۲۰۰۰ و نامش غیدان و کنیه اش در گروه تروریستی داعش ابوالبراء است. تاریخ حبس وی اواخر ماه سپتامبر ۲۰۱۵ و اتهامش یک روز غیبت و شوخی بیش از حد در مدرسه است.

سند دوم متعلق به کودکی دیگر به نام عبدالحمید است که داعش برای او لقب ابوبکر انتخاب کرده و متولد سال ۲۰۰۰ است. وی نیز به دو دلیل تحت بازداشت قرار گرفته بود، نخست غیبت و دیگری رقصیدن. در یادداشتی که نویسنده سند به ثبت رسانده، آمده است که ابوبکر به دروغ گویی و افترا زدن نیز متهم است و علت بازداشت وی "سوء اخلاق" است. هر دو سند حاوی نام کامل دو کودک و محل سکونت آنهاست و مهر و آرم داعش به همراه تاریخ هجری دارد که در اغلب نوشته ها و اسناد داعش به کار می رود. با توجه به تلفات گسترده داعش در پی پیشروی نیروهای عراقی در شمال استان نینوا و غرب این استان به سمت آخرین پایگاه های داعش در غرب الانبار در مرزهای سوریه، این گروه تروریستی به عناصرش، حتی اجازه غیبت از مراکز آموزشی خود را نمی دهد... به نوشته خبرگزاری "اسپوتنیک"

نقش کودکان در گروه تروریستی داعش

گروه تروریستی داعش با بزرگنمایی و برجسته نشان دادن نقش کودکان آنها را نگهبانان ایدئولوژی خود و پروژه احداث دولت در آینده لقب داده است.

روریست‌های داعش کودکان کم سن و سال را دارای بهترین بستر برای آموزش رویکردهای افراط‌گرایانه و تروریستی و ماندگاری ایدئولوژی خود می‌دانند و تلاش دارند در ابعاد روانی و اجتماعی و آموزش‌های جسمی فعالیت‌های گسترده‌ای روی آنها انجام دهند. برای تعیین نقش کودکان حاضر در گروه تروریستی داعش توجه به جنسیت آنها اهمیت قابل توجهی دارد. سن مورد نظر برای ازدواج در بخش تبلیغاتی تیپ‌الخنساء در گروه تروریستی داعش بسیار پایین است و دختر بچه‌ها از ۹ سالگی می‌توانند ازدواج کنند. به این ترتیب حتی در میان کودکان کم سن و سالی که توسط والدین خود به سرزمین‌های داعش سفر کردند، مواردی از ازدواج کودکان کم سن و سال با جوانان و افراد سن بالا دیده می‌شود. گزارش‌های منتشر شده از سوی داعش نشان از آن دارد که فعالیت‌های گسترده‌ای در خصوص تقویت رویکردهای افراط‌گرایانه و بستر سازی تبلیغاتی و آموزش‌های نظامی برای کودکان در نظر گرفته شده بود. در مدارس تحت نظر داعش قوانین سخت‌گیرانه‌ای برای جداسازی دختران و پسران اجرا می‌شد. کودکان زیر نظر داعش تفاسیر افراط‌گرایانه‌ای از اسلام و شریعت اسلام دریافت می‌کردند و از علوم روز تنها به مقدمات ریاضی که آن‌ها هم تنها برای جلوگیری از بی‌سوادی کودکان بود، بسنده می‌کردند. آنها به جای این درس تمامی موارد نظامی نظیر ساخت بمب و مین‌های دست ساز را فرا می‌گرفتند و وصیت‌نامه‌های کشته شده‌های داعش را می‌خواندند.

پسر بچه ها لازم بود که در ابعاد روانی و ایدئولوژیک و آمادگی‌های جسمانی، آموزش‌های لازم را کسب کنند. آنها در اردوگاه‌های نظامی تحت نظر داعش آموزش می‌دیدند. با وجود اینکه به سختی می‌توان تعداد دقیق این افراد را مشخص کرد، اما به نظر می‌رسد که تعداد آنها کمتر از ۲ هزار نفر نباشد.

آموزش‌های آنها شامل آموزش‌های عملیاتی و نظامی و مهارت‌های مبارزه و یادگیری تسلیحات مختلف و مواد منفجره و روش‌های مختلف اعدام زندانیان بود. این آموزش‌های گسترده برای جداسازی کودکان از حساسیت‌های آنها نسبت به خشونت انجام می‌شد تا در زمان اتمام این دوره‌ها خشونت به ماهیت و طبیعت این افراد تبدیل شود.

این آموزش‌ها زمینه‌های لازم را مهیا می‌کرد تا این کودکان در آینده به مبارزانی مجهز به ایدئولوژی داعش یا عوامل انتحاری یا افرادی جلاد و خونریز تبدیل شوند و در این رابطه با هم به رقابت بپردازند. در برخی موارد کودکان برای نگهداری از نقاط تفتیش و جاسوسی و ماموریت‌های شناسایی و تولید تسلیحات به کار گرفته می‌شدند. عناصر داعش همچنین با این بهانه که کودکان بی گناه هستند و به بهشت می‌روند، از آنها به عنوان سپر انسانی برای مبارزان خود یا عوامل انتحاری استفاده می‌کردند. همچنین در برخی موارد حضور کودکان در نوارهای ویدیویی

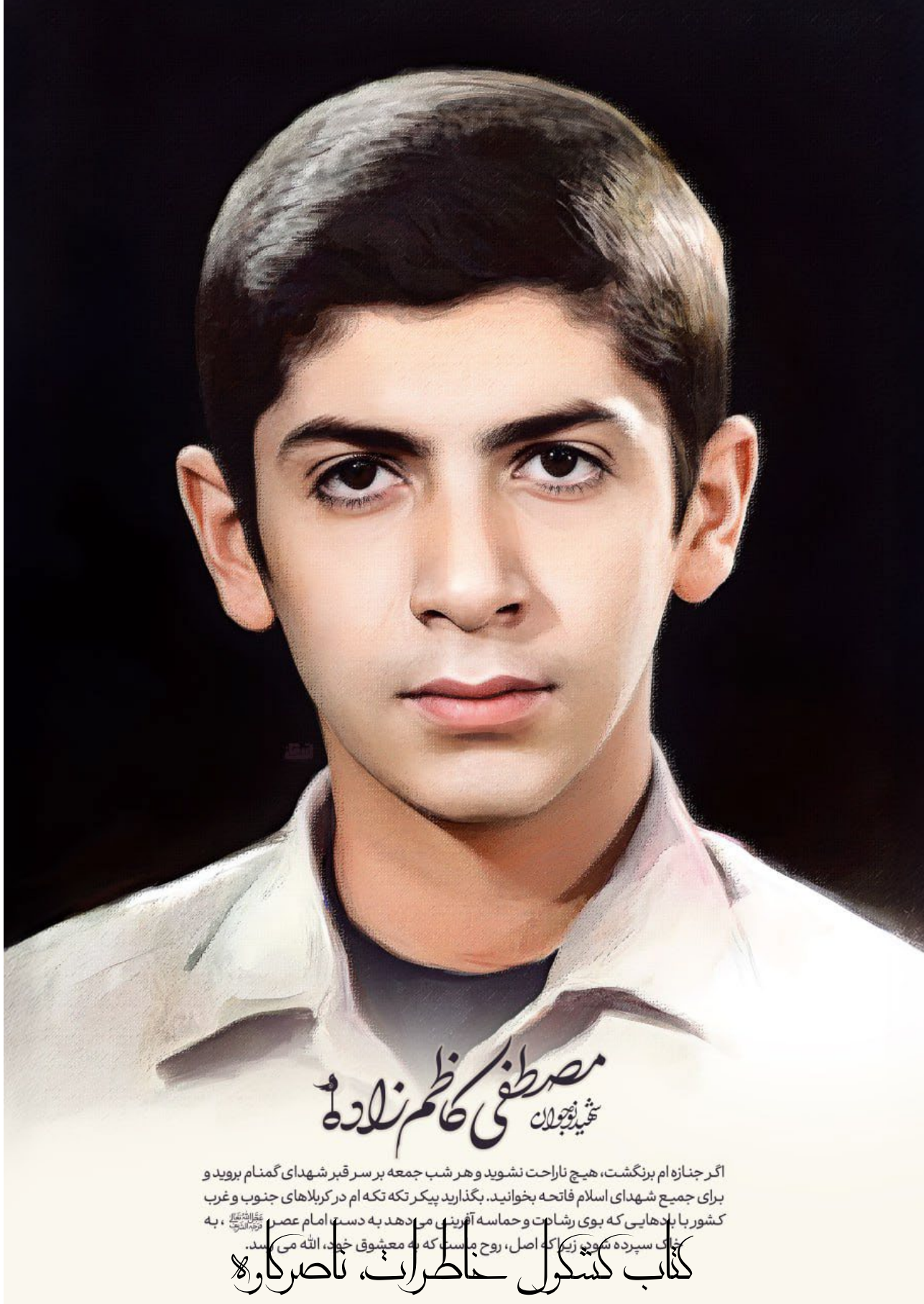
داعش برای انجام جنایت‌های مختلف مشاهده می‌شود. در برخی موارد از کودکان برای منفجر کردن اسرا یا تیراندازی به سوی آنها و حتی بریدن سر آنها استفاده می‌شد. آنها کودکان را به قربانیان اقدامات تروریستی و جنایت‌های خود تبدیل کرده بودند... منبع: پایگاه تخصصی وهابیت شناسی

داعش کودک ۴ ساله را منفجر کرد!

نیروهای گروهک تروریستی داعش کودک ۴ ساله عراقی را با استفاده از بمب کنترل از راه دور منفجر کردند. نیروهای گروهک تروریستی داعش با بستن بمب کنترل از راه دور به دست این کودک و انفجار آن، وی را تکه تکه کردند...

فرماندهان داعش به زور با دختران و پسران نوجوان افغان ازدواج می‌کردند! همزمان بایبوستن رهبر داعش و افراد زیردستش به دولت در جوزجان، گزارش‌های تکان دهنده‌یی از رفتارهای خشن و همجنس‌گرایانه افراد این گروه انتشار می‌یابد...

ایندیپندنت به نقل از این گزارش نوشت که کودکان به شیوه‌های مختلف مانند ایجاد رعب و وحشت و تهدید به کتک زدن، شکنجه، تجاوز و آدم ربایی مجبور به بایبوستن به داعش می‌شوند. داعش ۸۰۰ تا ۹۰۰ کودک ۹ تا ۱۵ ساله را در مناطق مختلف عراق به ویژه در استان نینوا در شمال این کشور ربوده است... به نقل از ایندیپندنت، منبع: العالم



مصطفی کاظم زاده تخیلی نوجوان

اگر جنازه ام برنگشت، هیچ ناراحت نشوید و هر شب جمعه بر سر قبر شهدای گمنام بروید و برای جمیع شهدای اسلام فاتحه بخوانید. بگذارید پیکر تکه تکه ام در کربلاهای جنوب و غرب کشور با بدیهایی که بوی رشادت و حماسه آفرینی می دهد به دست امام عصر عجل الله تعالی فرجه الیوم ، به خاک سپرده شود زیرا که اصل، روح ماست که به معشوق خود، الله می رسد.

کتاب کسکول خاطرات، ناصر کاره

داعش چگونه کودکان را عامل انتحاری می‌کند؟

سوءاستفاده از کودکان توسط سازمان‌های تروریستی موضوع تازه‌ای نیست، اما گروه‌هایی همچون داعش، بوکوحرام و طالبان پاکستان اخیراً برای انجام اقدامات خود بیش از پیش به استفاده از این کودکان روی آورده‌اند.

ویدئویی در فضای مجازی منتشر شد که کودک ۱۰ ساله قزاقی را نشان می‌داد که دو فرد روسی را به اتهام جاسوسی برای گروه تروریستی داعش اعدام می‌کند. چند روز قبل‌تر از آن، دو انفجار شمال نیجریه را لرزاند؛ عاملان این حمله سه دختر حدوداً ۱۰ ساله بودند که احتمالاً جلیقه‌های انفجاری آن‌ها توسط اعضای بوکوحرام از راه دور منفجر شد. چند ماه پیش نیز یک دختر ۹ ساله که یکی از بستگان فرمانده طالبان افغانستان بود، در مرز قندهار دستگیر شد. وی سپس اعتراف کرد که مجبور شده برای انجام مأموریت طالبان، کمر بند انفجاری ببندد...

سوءاستفاده از کودکان توسط سازمان‌های تروریستی موضوع تازه‌ای نیست، اما گروه‌هایی همچون داعش، بوکوحرام و طالبان پاکستان اخیراً برای انجام اقدامات خود بیش از پیش به استفاده از این کودکان روی آورده‌اند. این اقدام هم استراتژیک و هم شوک‌آور است. این کار موجب می‌شود توجه رسانه‌ای بیشتری جلب شود و این فرصت را به تروریست‌ها می‌دهد اعضای بیشتری را آماده چنین اقداماتی کنند.

متقاعد کردن کودکان، کار به مراتب آسان‌تری است زیرا آن‌ها درک و فهم درستی نسبت به جنبه‌های اخلاقی این اتفاقات ندارند. علاوه بر این به خاطر اینکه کودکان کمتر مشکوک به نظر می‌رسند، عملیات انجام‌شده توسط آن‌ها موفق‌تر خواهد بود. از سوی دیگر، استفاده از کودکان می‌تواند نشان دهنده این باشد که گروه‌های تروریستی در استخدام افراد بزرگ‌سال مشکل دارند.

بدون توجه به انگیزه این گروه‌ها، استفاده از کودکان توسط گروه‌های تروریستی هم‌اکنون به یک پدیده جهانی تبدیل شده به طوری که شاهد استخدام این افراد در کشورهای کاملاً پیشرفته هستیم. در ماه آگوست ۲۰۱۳، ویدئویی در فضای مجازی پخش شد که سه عضو جوان گروه تروریستی الشباب سومالی را نشان می‌داد که اهل مینه‌سوتا آمریکا بودند. یکی از این افراد می‌گفت: به هیچ‌وجه نمی‌توانید شادی و خوشحالی اینجا را باور کنید. اینجا یک دیزنی‌لند واقعی است. بین سال‌های ۲۰۰۷ تا ۲۰۰۸ نیز ۲۲ جوان اهل مینیاپولیس آمریکا ناپدید شدند که بعدها مشخص شد تعدادی از آن‌ها بمب‌گذار انتحاری الشباب شده‌اند. در سپتامبر ۲۰۱۴ نیز چند دختر جوان اهل مینه‌سوتا برای عضویت در داعش عازم سوریه شدند.

در این میان واحدهای خانوادگی نیز در سازمان‌های تروریستی به چشم می‌خورند به طوری که بسیاری از مردانی که به عضویت داعش در می‌آیند، خانواده خود را نیز

همراه می‌کنند. در این شبکه‌ها و به‌خصوص در داعش، اعضا تشویق می‌شوند فرزندان خود را آموزش دهند تا نسل بعدی مبارزان را تشکیل دهند. این گروه‌ها به هنگام استخدام کودکان در ابتدا به آن‌ها ابراز علاقه کرده، نیازهای عاطفی‌شان را بر آورده می‌کنند و به تدریج آن‌ها را از دوستان و خانواده خود دور می‌کنند و در ادامه این گروه‌های تروریستی، شروع به تغییر دیدگاه اخلاقی این کودکان و اعضای جوان می‌کنند. در داعش، تروریست‌ها علاوه بر نمایش ویدئوهای خشونت‌آمیز، تصاویر و فیلم‌های غیراخلاقی نیز به این کودکان نشان می‌دهند. به این ترتیب، این عضو کوچک داعش به این نتیجه می‌رسد که خشونت و رفتارهای غیراخلاقی، اموری کاملاً عادی است. اگر این افراد مقاومت کرده و یا خانواده‌هایشان دخالت کنند، داعش متوسل به زور می‌شود.

در سال ۲۰۱۴، داعش یک نوجوان ۱۴ ساله سوری به نام اوسید باریو را فریب داد تا به عضویت خود در آورد. خانواده باریو تلاش کردند مانع از این کار شوند اما تروریست‌ها تهدید کردند که سر پدر او را در مقابل خانواده از تنش جدا می‌کنند. پس از ترک خانه و عضویت در داعش، اوسید به زودی متوجه شد این گروه تروریستی تا چه اندازه به دنبال خشونت و وحشی‌گری است. او برای نجات از این بحران، به صورت داوطلب خود را به عنوان عامل انتحاری معرفی کرد. پس از آنکه

برای انجام ماموریتش به نزدیکی مسجد شیعیان در بغداد رسید، خود را تسلیم نیروهای امنیتی کرد. او با اشاره به شستشوی مغزی اعضای داعش گفت: آن‌ها این تفکر را در ذهن ما ایجاد می‌کنند که شیعیان باید کشته شوند... برخی از این نوجوانان که می‌گفتند در شش سالگی به استخدام طالبان درآمده بودند و قرار بود بمب‌گذار انتحاری شوند، به هیچ‌وجه اطلاعی در مورد کار یک عامل انتحاری نداشتند. ریشه‌یابی این معضل پیچیده و فزاینده نیازمند تدوین راهکاری مؤثر است تا بتواند تاثیرات روانی تحمیل‌شده به این کودکان را شناسایی کرده، ذهن آن‌ها را از اصول خشک ایدئولوژیک پاک کند، تمایل‌شان برای انجام این اقدامات تروریستی را از بین برده و مهم‌تر از همه فرایند ورود دوباره آن‌ها به جامعه را آماده کند...

منبع: العالم

کتاب ریاضی وحشتناک داعش با سؤالات تانک و اسلحه!

گروه تروریستی، تکفیری داعش حتی در کتاب ریاضی خود نیز مغز کودکان را شستشو می‌دهد. به تازگی تصاویری از کتاب ریاضی گروه تروریستی داعش در رسانه‌ها منتشر شده است. داعش در این کتاب از ابزار آلات جنگی از جمله تانک، اسلحه و چاقو برای آموزش ریاضی و جمع و تفریق به کودکان استفاده کرده است... ایندپیندنت، منبع: العالم

فوتبال بازی کودکان داعشی، با سرهای بریده!

کودکانی تحت سلطه داعش، به مشارکت در اعدام گروهی و بازی کردن فوتبال با سرهای بریده انسان مجبور می شوند تا تبدیل به عناصری خشن شوند.

در بخش عمده ای از تلاش های خود به تغییر فرهنگ کودکان و تبدیل آنان به عناصر تروریست، از طریق آموزش تعلیم افکار و عقاید افراطی تمرکز کرده است. نسل آینده از عناصر داعش، نسلی بهتر و خالص تر برای اهداف تروریستی این گروه به حساب می آید چرا که این نسل در سایه تعالیم "داعش" رشد کرده، آنها به زندگی در سایه نظام های لائیک آلوده نشده اند و ایدئولوژی افراطی را نیاموخته اند، بلکه در سایه داعش رشد کرده اند و از زمان کودکی تا جوانی، ارزش های آنرا فرا گرفته اند "عیسی دیر" کودکی که لباس نظامی به تن داشت و دور سرش را با سربندی مشکی بسته بود. عیسی مستثنی نیست و طبق تهیه کنندگان این گزارش، گروه داعش طی ۶ ماه، ۱۲ کودک را استخدام کرده است.

نظام آموزشی معمول در مدارس "داعش"، در آموزش کودکان و نوع فرهنگ آنان تاثیر مهمی دارد و نسل دوم از عناصر این گروه را به وجود آورده است، آموزش از مدرسه شروع می شود و سپس به کودکان افکار تکفیری و استفاده از سلاح برای ماموریت هایی مانند جاسوسی، جنگ و عملیات انتحاری آموزش داده می شود.

کودکان در سن ده تا ۱۵ سالگی به اردوگاه های آموزشی منتقل می شوند و در آنجا شیوه های مختلف و وحشیانه جنگ را یاد می گیرند؛ ولی به دختران اجازه شرکت کردن در اردوگاه های آموزشی داده نمی شود. در صورتیکه کودکان به اوامر مسئولان داعش گوش ندهند، احیاناً اعدام می شوند. به گزارش "ایندیپندنت"

بازی کردن نوزاد با سر بریده شده سرباز سوری

انتشار تصویری از لحظه بازی کردن نوزاد یک عنصر تروریستی وابسته به گروه باصطلاح ارتش آزاد سوریه تحت حمایت غرب با سر بریده شده یک سرباز ارتش سوریه سبب بهت و حیرت کاربران شبکه های اجتماعی شد...

"کودکی که سر می برد"

طرحی جهنمی است که داعش به تدریج آن را محقق کرده و هدف این طرح نه فقط ترویج فرهنگ خشونت است، بلکه هدفی بس فراتر از آن دارد.

شیوه گروه تروریستی داعش برای عملی کردن طرح و نقشه خود، از همان ابتدا که ویدئوهایی از آموزش کودکان با چهره های آسیایی، برای حمل سلاح در شبکه های ارتباط اجتماعی در سال ۲۰۱۲ منتشر کرد تا سلطه اش بر دیر الزور در مرز عراق و ایجاد اردوگاه هایی برای آموزش ایده های خود به کودکان و نحوه قتل و سر بریدن تا

تغییر برنامه های درسی را آورده است. اینکه بتوان کودکان معصوم را در حال سربریدن تماشا کرد، این به معنای سقوط تمام ارزشهاست...

اقدام گروه تروریستی داعش در شلاق زدن و اعدام و قطع کردن دست برای ترساندن مردم و خدشه دار کردن چهره اسلام با استفاده از فجیع ترین ابزارها اشاره می کند. داعش سعی می کند نه فقط نسلی خشن به بار آورد، بلکه نسلی سرگردان را می پروراند که از هر آنچه در اطراف اوست، ترس و هراس دارد. این نسل بیشتر شبیه کسانی است که در جنگل بزرگ می شوند؛ جایی در حافظه تاریخ ندارند و از تمدن به دور هستند. تلاش برای رساندن کودکان به مرحله "سربریدن" نه فقط این کودکان را نابود می کند، بلکه با یک فعالیت رسانه ای تصویری، نسل فعلی در منطقه را نیز از بین می برد.

اینکه بتوان کودکان معصوم را در حال سربریدن تماشا کرد، این به معنای سقوط تمام ارزشهاست و سبب می شود تا مردم این منطقه به سردرگمی برسند، به ویژه که در برابر چشمان شان فروپاشی دولت و گذشته خود را می بینند؛ از این رو اقدام داعش در تخریب آثار تاریخی در سوریه و عراق به منظور از بین بردن تاریخ و گذشته این منطقه، بی مقدمه نبوده است. روشن است که طرح داعش نه فقط برای تسلط بر منطقه و یا برپایی دولت؛ بلکه برای به آتش کشیدن تمام منطقه و ساکنان آن

است و همزمان با آن، برای ایجاد زشت ترین تصویر از دین اسلام و مسلمانان و عربها و حتی کودکان آنها تلاش می کند و در نهایت، با نشان دادن آنها به عنوان انسان های وحشی، نابودی آنها را توجیه و تسهیل می کند؛ همان موضوعی که اسرائیل همواره برای ترویج آن تلاش کرده است. صاحبان این طرح شیطانی، فقط گروهی افراطی که ارزشهای اسلام را خدشه دار کردند، نیستند؛ بلکه آنها دشمنان این منطقه هستند که از این افراطی ها به عنوان ابزار استفاده کردند؛ دشمنانی که بی شک اسرائیل و همدستان آن در راس آنها قرار دارند. العالم - نخستین کودک داعشی اقدام به سربردن می کند؛ این فجیع ترین تصویری است که تا به حال دیده شده است؛ گویی که آخرین صحنه از پایان جهان است.... چگونه داعش از این کودک زیزده سال، فجیع ترین قاتل را ساخت؟ به گزارش پایگاه خبری شبکه "العالم" داستان های تکان دهنده کودکان ایزدی

یک دختر ایزدی به همراه برادرش در مصاحبه با بی بی سی شرکت کردند. دختر گفت: یکبار در خیابان سر یک نفر را بریدند. برادرش اضافه کرد: آن ها من و سایر بچه هایی که آنجا بودند را وادار کردند تا با سر بریده فوتبال بازی کنیم. آن سر تازه بریده شده بود. یک پسر ۱۴ ساله ایزدی به نام «زاهد» که به تازگی پس از سه سال اسارت توسط داعش، پیش پدرش بازگشته بود، در پاسخ به این سوال که تروریست ها چه نظری

درباره قرآن دارند، گفت: آن‌ها معتقدند که در مسیر درست قرار دارند. آن‌ها به ما می‌گفتند اگر در خطوط مقدم جنگ با کفار کشته شوید به بهشت می‌روید. گروه تروریستی داعش «زاهد» را برای جنگ به مرز سوریه اعزام کرده بود. آن‌ها قصد داشتند فرودگاه دیرالزور را بار دیگر تسخیر کنند. ما از این فرصت برای فرار استفاده کردیم، ولی یکی از آن‌ها به پای من شلیک کرد. به گزارش اسپوتنیک به نقل از پایگاه اینترنتی اکسپرس

گروهک تروریستی داعش برای تکمیل نیروی نظامی خود، به قاچاق کودکان آسیایی متوسل شده است. بنابر اعلام یک منبع محلی در موصل، گروهک تروریستی داعش به واردات تعداد زیادی پسر و دختر کودک از طریق قاچاقچیان ترک روی آورده است. گفتنی است مافیای ترکیه هر کودک را به قیمت ۱۵۰۰ دلار به اعضای داعش می‌فروشند. داعش از این کودکان برای انجام عملیات‌های انتحاری سوء استفاده می‌کند و برای پیشبرد اهداف شوم خود علاوه بر آموزش‌های نظامی، عقاید انحرافی خود را نیز به این کودکان تلقین می‌کند. داعش امیدوار بود با آموزش نسل جدیدی از تروریست‌ها، بقای خود را تضمین کند؛ اما به همت نیروهای جبهه ی مقاومت و فرماندهی شهید قاسم سلیمانی ارتش عراق این گروهک تروریستی پایان یافت... به گزارش پایگاه خبری «شاهین نا» به نقل از جبهه جهانی مستضعفین



معلم زبردست

شهید قاسم سلیمانی نمونه برجسته‌ای از تربیت‌شدگان اسلام و مکتب امام خمینی بود. او همه عمر خود را به جهاد در راه خدا گذراند. شهادت پاداش تلاش بی‌وقفه او در همه این سالیان بود. با رفتن او به حول و قوه الهی کار و راه او متوقف و بسته نخواهد شد.



پیام رهبر انقلاب در پی شهادت
سردار قاسم سلیمانی ۱۳۹۸/۱۰/۱۳

کتاب کشتور خاظران، ناصرکاره

اعدام توسط کودکان داعشی

پس از کاهش حقوق عناصر داعش بسیاری از آنان یا فرار کردند به همین دلیل داعش مجبور شد از کودکان برای پیشبرد اهدافش استفاده کند. به همین دلیل مدارس برای آموزش صدها کودک برپا کرد تا از آنان برای انجام عملیات تروریستی علیه نیروهای مردمی عراق استفاده کند. گروه تروریستی داعش همزمان با آغاز عملیات آزادسازی موصل توسط نیروهای ارتش و مردمی عراق سه جوان عراقی را در منطقه‌ای موسوم به ولایت جزیره در شمال بغداد اعدام کرد و گفت این افراد به ائتلاف صلیبی برای کشتن مجاهدان کمک کرده بود.

“احمد خضیر بلعو العبیدی” از اهالی شهر موصل، “قصی عبدالغفور خضر” از اهالی القیروان و “باسم علی عباس الاحمدی” از اهالی منطقه الحضر سه جوانی هستند که به دست کودکان داعشی اعدام شدند. دو کودک داعشی این جوانان را که لباس نارنجی مخصوص اعدامیان به تن داشتند به ضرب گلوله از پشت سر اعدام کردند. پنج کودک داعشی که ظاهراً یکی از آنها بریتانیایی بود، زندانیان را کشتند. این پسر بچه‌ها به نظر بین ۱۰ تا ۱۳ سال سن داشتند و “ابواسحاق مصری”، “ابوعبدالله البریطانی”، “ابوالبراء تونسسی”، “ابوفؤاد الکردی” و “یوسف ازبکی” نام داشتند. این پسر بچه‌ها پنج مرد را که گفته شده است از نیروهای کرد بودند که به اسارت

گرفته شده بودند، با تیر کشتند. این پسران لباس کامل نظامی بر تن داشتند و زندانیان که زانو زده بودند، لباسی نارنجی رنگ پوشیده بودند یکی از این پسران که ابوالبراء تونسوی نام داشت، خطاب با نیروهای کرد که به اسارت گرفته بودند، وعده خشونت‌های بیشتری را داد و گفت نبرد علیه آنها هنوز آغاز نشده است... به نقل از شبکه "العالم"

بریدن سر کودکان مسیحی

“اندرو وایت” یکی از کشیش‌های کلیسای انگلیکن عراق اعلام کرد که گروه تروریستی و تکفیری داعش، تعدادی از کودکان مسیحی را به عنوان خودداری از پذیرفتن دین اسلام، سر بریده است. داعش هنوز هم مسیحیان عراق را می‌کُشد و حتی مسیحیانی را که به استان نینوا فرار کرده‌اند و این استان را برای خود امن می‌دانند، تعقیب می‌کند و می‌کُشد... به نقل از روزنامه انگلیسی “میرور

جلاد خردسال داعش

محمد علی موسی متولد سال ۲۰۰۲ میلادی بوده و در حالی که دانش آموز کلاس ۵ بوده است به دست داعش افتاده و در اردوگاه ابو مصعب الزرقاوی که برای تربیت کودکان دولت خلافت معروف بود، آموزش دیده است. این کودک داعشی همچنین در طول دوره‌های خود آموزش‌های لازم را برای نحوه استفاده از اسلحه‌های

مختلف دیده و توان استفاده از آنها را دارد. نیروهای مدافع خلق تصریح کردند این کودک بعد از طی دوره مداوا از اعمال انجام داده، پشیمان بوده و گفته است، می‌خواهم آزاد شوم و به روستای خودم برگردم. داعش نوجوانان را در اردوگاه موسوم به ابو مصعب الزرقاوی آموزش می‌داد و از آنها برای کشتار مردم استفاده و تصاویر آنها را منتشر می‌کرد. این نوجوان به سر بریدن نیروهای ارتش سوریه و کشتن شهروندان سوری و عراقی اعتراف کرده است... منبع: بیانیه نیروهای مدافع خلق

اعدام بی‌رحمانه مرد سوری توسط جلااد ۳ ساله داعش!

خوی وحشی‌گری تروریست‌های داعشی تمامی ندارد، این گروه منفور در جدیدترین وحشی‌گری خود سه مرد سوری را توسط چند کودک تروریست اعدام کردند. گروه تروریستی داعش در جنایتی جدید سه سوری را به دست چند کودک از جمله یک کودک سه ساله اعدام کرد. گروه تروریستی داعش در جنایتی دیگر سه سوری را به اتهام جاسوسی برای نیروهای دولت دمشق و نیروهای پیشمرگ اعدام کرد.

داعش در این جنایت از کودکان کم سن استفاده کرده است. در فایل ویدئویی که این گروه تروریستی منتشر کرده یک کودک تقریباً سه ساله نیز دیده می‌شود که با اسلحه به سمت یکی از قربانیان شلیک می‌کند و دو کودک دیگر با چاقو سر دو قربانی دیگر را از بدن جدا می‌کنند. داعش با جذب کودکان از آنها برای اجرای

عملیات‌های انتحاری علیه نیروهای سوری و عراقی در مناطق درگیری سوءاستفاده می‌کند. به گزارش ایسنا، به نقل از پایگاه "عیون الخلیج الفارسی"

خوراندن گوشتِ کودکی یکساله به مادرش

یکی از زنان ایزدی که به اسارت گروه تروریستی داعش درآمده بود و ما او را نجات دادیم گفت گروه تروریستی داعش وی را مجبور کرده است گوشت فرزند یک ساله‌اش را بخورد. گروه تروریستی داعش به این برده جنسی خود به مدت سه روز غذا و آب نداده بود. اما پس از سه روز، تروریست‌ها یک بشقاب برنج و گوشت برای وی آوردند. این زن ایزدی که به شدت گرسنه بود مشغول خوردن غذا شد و زمانی که غذایش تمام شد، تروریست‌ها به وی گفتند: "ما آن کودک یک ساله‌ای که از تو گرفته بودیم را پختیم و گوشت آن را به تو دادیم..."

گفتگوی "ویان دخیل" به نقل از دلیلی میل

پذیرایی داعش از مادری با گوشتِ پسرش

داعش یک جوان کرد را ربود و هنگامی که مادر میان سالش برای گرفتنِ سراغِ پسر جوانش به آنها مراجعه کردند، آنها گوشت پسر جوان را پخته و مادرِ پیر خوراندند.

این مبارز ضد داعشی بنام یاسر عبدالله که ۳۶ سال سن داشت، در مصاحبه خود

گفت که هنگامی که داعش در عراق به سمت روستایی پیشروی می کرد، او برای مبارزه علیه داعش به عراق رفت. در همان روزها بود که زن میان سالی برای گرفتن سراغ پسر جوانِ مفقود الاثرش به پایگاه داعش مراجعه کرده بود. داعشی ها از او خواسته بودند که برای رفع گرسنگی و خستگی راه طولانی، اول استراحت کرده و غذا بخورد، تا پس از آن با پسرش ملاقات کند. مادر آن پسر جوان برای خوردن برنج و گوشت نشست و پس از خوردن غذا بود که به او گفتند که همین الآن او داشته گوشتِ پسر خودش را با برنج می خورده و اینکه آنها پسر او را کشته و قطعاتی از گوشت او را با برنج پختند. با شنیدن این حرف مادرِ پسر جوان از حال رفت!...

به نقل از روزنامه “دی سن”

خاطرات شهید حاج قاسم سلیمانی

داعش زن و بچه هایی که اسیر کرده بود از هم جدا کرد. چند روز به اون ها گرسنگی داد. تا این که یک روز براشون چلوگوشت آوردن... زن های گرسنه به شدت مشغول خوردن شدن. وقتی سیر شدن نسبت به فرزندان شون ابراز دلتنگی می کنند...

داعشی ها میگن: گوشتی که خوردید فرزندان تون بودند... داعش به منزلی در سوریه حمله کرد، در حالی که در این منزل چهار کودک به همراه پدر و مادر در حال غذا خوردن بودند، داعش سر یکی از دختران که ۹ سال بیشتر نداشت را برید به

طوری که خون این دختر بر روی غذاها ریخت و خانواده دختر را مجبور کرد که این غذا را به همراه خون جگر گوشه شان بخورند...

داعش نوزاد تازه به دنیا آمده را از دستان پدر و مادر می گرفت و بچه ها را لخت می کرد و بر سینه دیوار می چسباند و با نیزه با این بدن دارت بازی می کرد...

داعش شکم مادر باردار را در مقابل چشم شوهرش پاره می کرد و شرط بندی می کرد که فرزندی که دختر است یا پسر، از شکم این مادر بیرون می آید. در همین دیاله، کودکی را از سینه مادرش گرفتند، او را مثل گوسفند روی آتش سرخ کردند، لای پلو گذاشتند، برای مادر فرستادند...

منبع: کتاب من قاسم سلیمانی هستم

انس با قرآن

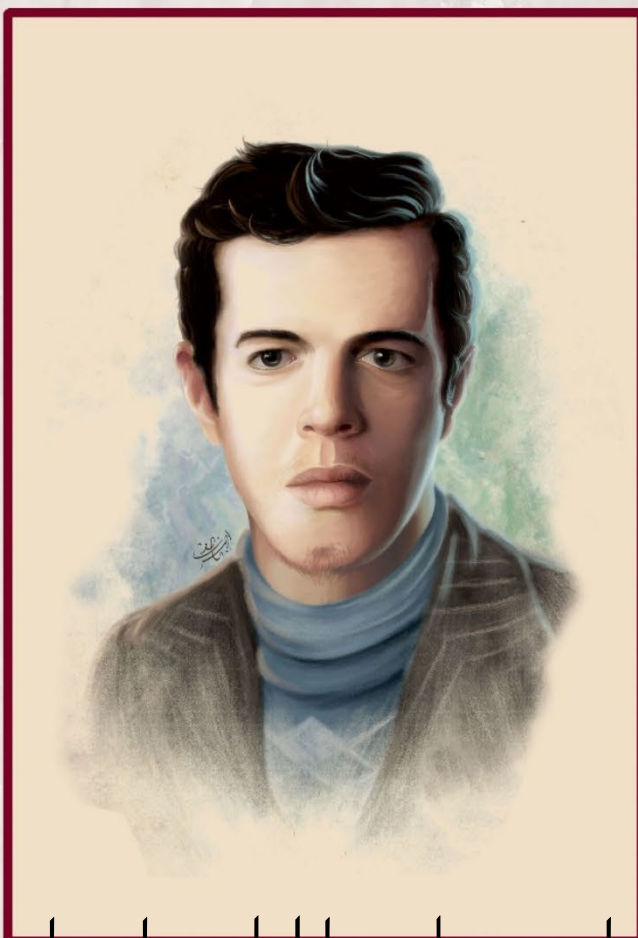
امام نوشت هر کدام از شما جوانان یک نسخه‌ی قرآن در جیب بغلتان داشته باشید؛ اگر در جایی منتظر کاری می ایستید و فراغت‌ی پیدا می کنید!.. یک دقیقه، دودقیقه، پنج دقیقه، نیم ساعت قرآن را باز کنید و به تلاوت آن مشغول شوید؛ تا با این کتاب انس پیدا کنید....

برشی از زندگی شهید حسین علم الهدی

اگر بین بسیجی ها حرفی می شد، می گفت: «برای این حرفها به هم تهمت
نزنید. این تهمتها فردا باعث تهمت های بزرگتری میشه. اگر از دست
همدیگرناراحت شدید، دو رکعت نماز بخوانید، بگوئید خدایا این بنده تو
حواسش نبود، من گذشتم، تو هم ازش بگذر. این طوری مهر و محبت زیاد
میشه و با این نیروها میشه عملیات کرد.»

برگرفته از کتاب «یادگاران»

شهید حسن باباوستی



کتاب کشتور خاطرارت، ناصرکاره

عملیات بازی دراز هلی کوپترهای عراقی مستقیم به سنگر بچه ها شلیک می کردند. اوضاع وخیم شده بود. یکی رفت سراغ فرمانده مون (شهید وزوایی) و با ناراحتی گفت: پس این نیروی های کمکی چرا نمیان؟... چرا بچه ها رو به کشتن میدی؟...

دیدم شهید وزوایی سرش رو به سمت آسمان بلند کرد و با صدای بلند این آیه رو خواند: الم ترکیف فعل ربک با اصحاب الفیل... بچه ها هم با فرمانده این آیه رو فریاد کردند. بیهو دیدم یکی از هلی کوپترهای عراقی به اشتباه تانک خودشون رو زد. چند لحظه بعد دو تا از هلی کوپترای عراقی باهم برخورد کردند و منفجر شدند...

خاطره ای از زندگی سردار شهید محسن وزوایی، منبع: سالنامه یاران ناب ۱۳۹۱

مادر شهید بهشتی

از مادر شهید بهشتی در یک مصاحبه شنیدم که می گفت: من در طول مدت بارداری فرزندانم سید محمد ۹ بار قرآن رو ختم کردم. ایشون می گفت: موقع شیر دادن به فرزندانم نیز قرآن می خواندم و تا قرآن خوندم قطع می شد، محمد حسین دیگه قرآن نمی خوند.

خاطره ای از زندگی شهید بهشتی، کتاب سیره شهید دکتر بهشتی، ص ۴۳

شهید ستاری فرمانده نیروی هوایی ارتش

قرآن هم که می خواست بخواند، همین طور بود. ماه رمضان ها بعد از سحر کنار بچه ها می نشست و با صدای بلند و لحن خوش قرآن می خواند. همه دورش جمع می شدیم. من هم قرآن دستم می گرفتم و خط به خط با او می خواندم. اصلاً اهل نصیحت کردن نبود. می گفت به جای این که چیزی را با حرف زدن به بچه یاد بدهیم، باید با میل خودمان نشانش بدهیم... راوی: همسر شهید

عمل به قرآن

وقتی که شهید محسن ساری به جبهه اعزام می شد هیچ وقت به من اجازه نمی داد که حتی قرآن را بالای سرش بگیرم. می گفت: بروید قرآن را بخوانید و به آن عمل کنید. برشی از زندگی شهید محسن ساری

کنار بچه

محمد علی صبح ها بعد از نماز، قرآن می خواند آگه دخترمون بیدار بود، می گرفتش توی بغل. اگر هم خواب بود، کنار رختخوابش می نشست و می گفت: اینجا قرآن می خونم، می خواهی چشم و گوش بچه ام از الان به این چیزها عادت کنه... شهید دکتر محمد علی رهنمون ، یادگاران کتاب شهید رهنمون، صفحه ۹۰

به حضرت زهرا (س) متوسل شدم

پیش از عملیات، شهید احمد جولاییان همراه بایکی از دوستانش برای انجام آخرین شناسایی به محور دشمن رفته بود. درست در همان محوری که قرار بود در آن عملیات اجرا شود، در حالی که نهر ابو عقاب پراز موانع بود، احمد و دوستانش خیلی آرام و با احتیاط وارد نهر شدند و به هر زحمتی که بود از موانع گذر کردند و خود را به عمق دشمن رساندند. سنگ‌های کمین عراقی‌ها را شناسایی کردند و پس از شناسایی کامل در حال برگشت، هر دو در سیم‌های خاردار و لابه‌لای موانع گیر کردند. اسلحه کلاشی که پشت سرشان بود و برای احتیاط برده بودند، طوری در سیم‌های خاردار گیر کرده بود که حتی نمی‌توانستند تکان بخورند. در آن ساعت، آب جزر شده بود، با دشمن نیز بیش از چند متر فاصله نداشتند. هر قدر تلاش کردند که خود را رها کنند، نتوانستند. دریافتند که لحظه موعود فرا رسید، راه بازگشتی نیست. در حالی که اشک در چشمانشان حلقه زده بود، یکدیگر را در آغوش گرفتند و حلاوت طلبیدند. آن روزها ایام فاطمیه بود، به حضرت زهرا(س) متوسل شدند. دوست احمد به هر زحمتی از شر سیم‌های خاردار نجات پیدا کرد اما وضعیت احمد، بسیار دشوارتر بود و امکان رهایی او وجود نداشت. از احمد خداحافظی کرد و به سوی نیروهای خودی برگشت. احمد تصمیم گرفت هر طور شده از این گرفتاری نجات پیدا

کند، چون اگر اسیر می‌شد، ممکن بود زیر شکنجه و شلاق، حرف بزند و عملیات لو برود. دوست احمد در حالی که به عقب برمی‌گشت، احساس کرد چیزی به سرعت به طرفش می‌آید. با خود گفت: «بدبخت شدم! عراقی‌ها هستند! حتما احمد را گرفته‌اند و حالا به طرف من می‌آیند». به زیر آب رفت، تا او را نبینند. وقتی آهسته از زیر آب بیرون آمد، کسی به طرف او می‌آمد. خطاب به او فریاد می‌زند: «قف! لاتحرکوا! (ایست! بی‌حرکت!)» احمد خود را در آغوش او انداخت و هر دو چند دقیقه با صدای بلند گریستند. پرسید: «احمد! چطوری نجات پیدا کردی؟» گفت: نمی‌دانم چه شد! هر قدر تلاش کردم که خودم را از شر سیم‌های خاردار خلاص کنم، نتوانستم. وضعیتم لحظه به لحظه بدتر می‌شد. نمی‌دانستم چه بکنم. موانع در حال تکان خوردن و بسیار خطرناک بود، چون توجه دشمن را به سمت من جلب می‌کرد. از همه کس و همه جا ناامید، به ائمه (س) متوسل شدم. یکی یکی سراغ آنها رفتم. یک لحظه یادم آمد که ایام فاطمیه است. دست دعا و نیازم را به طرف حضرت فاطمه (س) دراز کردم و با تمام وجودم از ایشان خواستم که نجاتم بدهند. گریه کردم. دعا کردم. در همین حال احساس کردم یکی پشت لباسم را گرفت، مرا بلند کرد و در آب اروند پرتم کرد. آن حالت را در هشیاری کامل احساس کردم». احمد این ماجرا را برای دوستش تعریف کرد، او را قسم داده بود که تا زنده است، آن را برای کسی بازگو نکند. منبع: تسنیم

آیا دوباره حاج قاسم سلیمانی ظهور خواهد کرد؟

حاج قاسم، بشنو

"بسم الله القاسم الجبارین" را پشت بی سیم می گویند!

علم بر روی زمین نمی ماند...

انتقام خداوند از: وَ أَنْذِرِ النَّاسَ ... الَّذِينَ ظَلَمُوا ... وَ سَكَنْتُمْ فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ ظَلَمُوا
أَنْفُسَهُمْ وَ تَبَيَّنَ لَكُمْ كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ وَ ضَرَبْنَا لَكُمْ الْأَمْثَالَ... إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ ذُو انتِقَامٍ يَوْمَ
تُبَدَّلُ الْأَرْضُ. ابراهیم / سوره، آیات ۴۴ الي ۴۸

(شماها نبودید که) در منازل (و کاخهای) کسانی که به خویشان ستم کردند سکنی
گزیدید؟ و برای شما آشکار شد چگونه با آنها رفتار کردیم... و گمان مبر که خدا
وعدهای را که به پیامبرانش داده تخلف کند، چرا که خداوند قادر و منتقم است...
در آن روز که این زمین به زمین دیگر و آسمانها (به آسمانهای دیگر) تبدیل می شوند،
و آنها در پیشگاه خداوند واحد قهار ظاهر می گردند. (برداشت، مبتنی بر این است که
"یوم تبدل... " ظرف برای انتقام باشد... کلمه "ذو انتقام" یکی از اسمای حسنای
خدای تعالی است و در چند جای قرآن خود را به آن اسم نامیده است، و در همه جا
آن را در کنار اسم عزیز آورده است...

زخمي ترين شهيد...

آقا بر پيکر سردار شهيد کاظمي فرمود شما حيف است معمولي بميريد بايد شهيد شويد... خون بعضي ها حيف است زير زمين دفن شود بايد روي زمين بريزد و شکوفه دهد!... سردار بسيجي، حاج قاسم سلیماني نمونه بارز اين بعضي هاست... سرداري که سینه به سینه با تروريست‌هاي داعش و اسرائيل و آمريکا مقابله کرد، حيف بود معمولي بميرد!

حتي حيف بود معمولي شهيد شود...

حسين وقتي در گودال قتلگاه به لقاى الهي رسيد، از هر شهيد کربلا يك نشانه داشت... تير خورد، نيزه خورد، سنگ خورد، شمشير خورد.. حتي سه شعبه خورد، اربا اربا شد، خون پيشاني اش به چشمانش ريخت.. و سرش را از قفا بریدند... آن گونه که هيچ شهيدي مثل حسين شهيد نشد حتي ابوفاضل... القصه نوکر از مولا بايد نشانه داشته باشد... سلیماني عزيز رهبر و ملت، هم از شهيد حججي نشان داشت، هم از شهيد صدرزاده و هم از شهيد همداني، هم از شهيد تقوي و شهيد ذوالفقاري و... حاج قاسم تکه تکه شد، دل او از هر کدام از شهداي مدافع حرم داغي ديده بود و گويا همه آن داغها امروز عيان شد... حاج قاسم، والا شهيد سپاه اسلام را با نامردي زدند، با موشک از هلیکوپتر بي هوا از روي هوا زدند!

او مثل بقیه شهدای مدافع حرم در کارزار جنگ نبود، دقیقا دو روز قبل امام خامنه ای فرمود ما به دنبال جنگ نیستیم! [SEP]حاج احمد متوسلیان گفته بود، آرزویم این است که توسط شقی ترین دشمنان یعنی اسرائیل به شهادت برسم، این یعنی انسانهای بزرگ اهداف و دشمنان بزرگ دارند... حاج قاسم بدست اشقی الاشیایی عالم شیطان بزرگ به شهادت رسید... انسانهای خاص باید خاص، آسمانی شوند... رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا در یک سفر از قبل اعلام نشده، شبانه با هواپیمای نظامی که تمام شیشه های آن پوشیده شده بود وارد عراق شد. تا با سربازان آمریکایی در پایگاه هوایی عین الاسد در غرب بغداد دیدار کند...

ترامپ در این دیدار اعتراف کرد که، آمریکا ۷۰۰۰ میلیارد دلار در عراق و سوریه هزینه کرد و رئیس جمهورش باید شبانه و با هواپیمای نظامی و بدون امنیت وارد عراق شود... و در مقابل امروز و به لطف پیروزی های محور مقاومت و قاسم سلیمانی بچه ها می توانند سوار بر خودرویش از تهران تا مرز فلسطین اشغالی بروند با عزت و صلابت، بدون آن که کسی جلویش را بگیرد... بدون شک، این بزرگترین یادگاری حاج قاسم سلیمانی است.. نتیجه: یکی از ثمرات مهم پیروزی جبهه مقاومت که مقارن شده است با خروج آمریکا و بی تفاوتی اروپا به برجام (شما بخوانید "مرگ برجام") تفاوت دو دیدگاه بعد از چهلین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی است که عاشقان

انقلاب اسلامي بايد به آن توجه کنند...

دیدگاه اول مبتني بر اتکال به خدا و استمداد از اهل بیت(س) و تبعیت محض از فرامین مقام معظم رهبري و نگاه به داخل است که پیروزي محور مقاومت با حرکت جهادي همه مدافعان حرم با ملیت هاي مختلف تحت فرماندهي بي نظیر سردار سپاه مقاومت قاسم سلیماني است که با جانفشاني هاي شهدا و ایثار رزمندگان مقاومت به دست آمد و به اسلام و ایران عزت و سربلندي داد...

دومین دیدگاه، نظریه مبتني بر نگاه به خارج و ایده "برد برد" بود که به دشمن و استکبار جهاني اولاً اعتماد و اطمینان کردند و ثانياً تمام تعهدات خود را بدون گرفتن، تضمین لازم انجام دادند و مهمتر از همه رعایت نکردن شروط رهبري در مذاکرات برجام بود که پس از سالها به "خسارت محض" و شکست تبدیل شد...

هرچند اعتراف وزیر شکست خورده برجامي در دولت تبخیر امید به اینکه هدف از برجام "اقتصادي" نبوده کمی دیر انجام شده است اما اصلاً عجیب نیست چون هدف از امضای برجام همانطور که قبلاً خودشان نیز در یک اندیشکده آمریکایی، به نحوي دیگر به آن اذعان کرده بودند صرفاً نیاز یک جناح سياسي به آن، برای پیروزي در انتخابات بود و لاغیر؛ فقط اي کاش بجای توهین بیشتر به شعور مردم، شفاف بفرمایند پس چرا به دروغ در داخل کشور ادعا می کردند که با امضای برجام قرار است

همه مشکلات کشور از تحریم بانکی گرفته تا مشکل آب خوردن و ازدواج جوانان و ریزگردها و... با آن حل شود؟! "دیدگاه مقاومت" فقط "برد" بود که با مقاومت، جهاد و تبعیت از رهبری به آن رسیدند، بدون دادن امتیاز به دشمنان...

دیدگاه مذاکره و تعامل که "برد برد" را سر لوحه خود قرار داد و با اطمینانی که به کدخدا و اروپا داشت، شد... "باخت باخت" با دادن کلی امتیاز و تعطیلی و حذف فعالیت های هسته ای... آیا پس از بزرگترین جنایت آمریکا در ۱۰۰ سال اخیر علیه ملت ایران و حمایت بی شرمانه و گستاخانه ای اروپایی های بربرو وحشی از این اقدام، سخن گفتن دوباره از گام های بعدی برجام و حمایت از FAFT و ... خیانت و حماقت نیست؟... آیا نباید تمام این توافق نامه های کثیف را به زباله دان تاریخ انداخت؟... هنوز عده ای متوجه نشده اند که حساب و کتاب ما با اروپا و آمریکا صفر شده است و هنوز کسانی در داخل به دنبال آب نبات های اروپا می دوند!!

مواضع گستاخانه آلمان، انگلیس و فرانسه در حمایت از جنایت آمریکا در به شهادت رساندن حاج قاسم نشان داد ادعای ساده لوحانه ی شکاف بین اروپا و آمریکا چقدر مضحک است!.... بعد تعطیلی دکان توافق های بعدی با آمریکا، اثبات دروغ بودن شکاف بین این شیاطین دومین ثمره خون پاک حاج قاسم سلیمانی است...

❖ فرزای از وصیتنامه شهید مدافع حرم حمیدرضا اسداللهی ❖

رهبر عزیزم! لبیک به فرمان شما همان تلبیه حج است و همان لبیک به رسول خدا و همان لبیک یا حسین است. و این را امام بزرگوار به ما یاد داد؛ چون ولایت فقیه همان ولایت رسول الله است. برایم دعا کنید و از من راضی باشید تا خدا از من راضی شود.

شاهدان
نور



کتاب کشتور خاطرات ناصرکاره

داعشی‌ها به مدت یک هفته با دختران غربی ازدواج کرده و فوراً طلاق می‌دهند تا بقیه به نوبت با آنان ازدواج کنند!... این عضو سابق داعش درباره حقوق خود گفت: ماهانه ۴۰۰ هزار دینار عراق حقوق می‌گرفتم، در کنار حقوق پاداش‌هایی داشتم که غذای رایگان، سوخت و استفاده از اینترنت از جمله آنها بود... وقتی دیدم فرماندهانم افرادی هوسران و تشنه به خون دیگران هستند دچار نومیدی شدم... فرماندهان عالی داعش می‌گفتند از هزاران دختر دانش‌آموز در مدارس غرب استفاده می‌کنند، این فرماندهان با سوء استفاده از خلاءهای قانونی موجود در غرب، با این دختران به مدت یک هفته ازدواج می‌کنند و پس از آن آنان را طلاق می‌دهند تا دیگر عناصر داعش به نوبت با آنان ازدواج کنند. این عضو سابق داعش درباره حقوق خود گفت: ماهانه ۴۰۰ هزار دینار عراق حقوق می‌گرفتم، در کنار حقوق پاداش‌هایی داشتم که غذای رایگان، سوخت و استفاده از اینترنت از جمله آنها بود... عناصر داعش در اوقات فراغت باید در کلاس‌های آموزش مسائل دینی و جهادی حضور یابند. در این کلاس‌ها ذهن اعضای داعش شستشو داده می‌شود. پس از آنکه داعش به شهر من (فلوجه) حمله کرد به من خبر دادند گزینه‌ای جز پیوستن به داعش در برابرت وجود ندارد، به سرعت مرا به یکی از اردوگاه‌های

آموزشی در شهر رقه سوریه منتقل کردند اما پس از مدتی در کلاس های آموزشی خاصی وارد شدم و در این کلاس ها مرا مجبور کردند تا نقش جلاد را ایفا کنم. پس از این دوره به من دستور دادند چند نفر از شخصیت های سنی مذهب عراقی را که متهم به همکاری با دولت عراق بوده اند اعدام کنم.

من برخی از این متهمان را می شناختم و حتی از دوستانم بودند در نتیجه اجرای این دستور را نپذیرفتم. فرماندهان مرا از اجرای این دستور معاف کردند اما هشدار دادند اجازه نخواهند داد پس از این، از دستوراتشان تمرد داشته باشم. آنان یکی از دوستان مرا به اتهام تمرد از اجرای دستورات به طرز وحشیانه ای اعدام کردند در نتیجه تصمیم گرفتم فرار کنم. البته برداشت اولیه من از داعش این بود که عده ای جنگجو برای رضایت الهی می جنگند اما پس از مدتی پی بردم این گروه با اسلام هیچ میانه ای ندارد. به یقین می دانم برخی از اعضای داعش از قرص های روانگردان استفاده می کنند، برخی فقط در پی تجاوز به زنان و دخترانند، گاه مردان متعدد با یک زن و دختر آن هم در یک زمان معین ازدواج می کنند. این رفتارها به شدت ضد بشری است.

گزارش روزنامه دیلی میل انگلیس، نقل از «باسم حمزه»، ۳۳ ساله از اهالی فلوجه عضو سابق داعش

اعتراف فرمانده ارتش زنان داعش

“امه اسماء” نام مستعار فرمانده ارتش زنان داعش است که وظیفه انتقال زنان و دختران داوطلب به این گروه تروریستی را دارد. او معمولاً در مرز ترکیه به دنبال دختران اروپایی که اغلب از کشورهای آلمان، فرانسه و یا انگلیس آمده‌اند، می‌رود. این دختران اروپایی خواستار پیوستن به داعش و ازدواج با اعضای آن هستند.

“امه اسماء” ۲۳ ساله اهل شهر رقه سوریه است و پس از سقوط شهر در سال ۲۰۱۳ (۱۳۹۲) برای حفظ جان، مجبور به همکاری با داعش شد. او دختران و زنان داوطلب برای پیوستن به داعش را به رقه (مرکز خلافت داعش) منتقل می‌کند؛ اما پیش از آن به همه این زنان هشدار می‌دهد زندگی کنار داعش با آنچه آنها تصور می‌کنند کاملاً تفاوت دارد. آنها اغلب بردگان جنسی می‌شوند و باید اعمال وحشیانه‌ای مانند شلاق خوردن، فروش در بازار برده‌ها و حتی سنگسار را پیش روی خود ببینند.

جسد زنان معمولاً در گوشه‌ای از شهر رها می‌شود و گاهی حتی هفته‌ها کسی برای دفن اجساد اقدام نمی‌کند. با وجود هشدارهایی که به دختران اروپایی می‌دهم، گاهی ۵۰ نفر از آنها در یک روز برای پیوستن به داعش و عزیمت به شهر رقه اعلام آمادگی می‌کنند. داعش یک گروه تروریستی است که بخش‌های وسیعی از شمال عراق و شرق سوریه را به تصرف خود درآورده است... به نقل از "دیلی میل"

داعش سرکودکان شیرخوار را نیز می برید

شهروندی عراقی به نام "تحسین" که روزی زن و دو بچه سه و چهار ساله داشت و در روستای شنکال استان نینوا عراق زندگی می کرد، هم اکنون خانواده اش را به علت جنایات داعش از دست داده است و نیروهای داوطلب از روستای محل تولدش برای دفاع حملات داعش محافظت میکنند. روزنامه انگلیسی دیلی میل نوشت: نزدیک به ۲۰۰ هزار ایزدی با پیشروی داعش در شهر موصل استان نینوا؛ از محل زندگی خود فرار کردند و هزاران نفر از آنها کشته شدند و ده ها زن نیز برای بردگی اسیر شدند. هنگام نزدیک شدن داعش به روستای شنکال با خانواده ام تماس گرفتم تا روستا را فوراً ترک کنند و آنها در مسیر حرکت خود به سوی منطقه کوهستانی سنجار گرفتار نیروهای داعش شدند و همگی کشته شدند. تحسین با چشمانی پر از اشک می افزاید: نیروهای داعش برادر بزرگم، پدر و مادر، همسر و دو کودک خردسال را کشتند و از آنها فقط یک عکس برایم باقی مانده است.

داعش وحشی است، و هیچ اهمیتی برای ارزش های دینی و انسانی قائل نیست و حیوانات مهربان تر از داعشی ها هستند. دیلی میل همچنین از دختر بچه ای هشت ساله به نام آزین نیز می نویسد. آزین در شهر زوهار زندگی می کند و پدر و مادرش در حمله تروریست ها به روستایش اسیر شدند و این دختر بچه برای نجات جان خود

مجبور شد هفت روز با پای پیاده فرار کند. آزین می گوید: پدر و مادرم در سنجار اسیر شدند و من فرار کردم و خبری از سرنوشت آنها ندارم. "ریزال" مادر بزرگ آزین نیز می گوید: ما شب و روز راه می رفتیم. بسیاری از مردان روستای ما کشته شدند و بسیاری از زنان اسیر شدند و برخی از کودکان به علت گرمای زیاد که گاه به ۵۰ درجه می رسید، جان خود را از دست دادند. ایزدی هایی که در اردوگاه آوارگان "لالش" نزدیک روستای شنکال زندگی می کنند، از سرما رنج می برند و برخی بیمار شدند و هیچ چیزی نداشتند زیرا همه چیز خود را گذاشته و فرار کرده اند. یکی از زنان ایزدی که از چنگال داعش جان به در برده است می گوید: نیروهای داعش حتی سر کودکان شیرخوار را نیز می بریدند. به نقل از "دیلی میل"

۲۰ هزار کودک یتیم عراقی، قربانیان فراموش شده، داعش

کودکان یتیم عراقی؛ قربانیان از یاد رفته 'داعش' اند و دولت عراق فاقد امکانات کافی برای توجه و مراقبت از این کودکان است. دهها هزار کودک عراقی؛ پدر، مادر و یاهر دو آنها را زیر ظلم و ستم گروه تروریستی داعش از دست داده اند. سربازان عراقی که در جنگ با داعش کشته شده اند؛ بطور معمول در شهرهای مختلف عراق مورد تکریم واقع می شوند؛ اما این کودکان، قربانیان فراموش شده جنگ با داعش هستند. کودکانی که بعضا در مقابل دیدگان خود شاهد کشته شدن والدین

شان بوده اند. دولت عراق منابع کافی برای حمایت از این کودکان ندارد. بازسازی شهرهای ویران شده از جنگ و برقرار ساختن خدمات اولیه نظیر آب؛ برق و بهداشت و درمان به سختی انجام می شود. در یک چنین شرایطی بدیهی است که برآورده ساختن نیازهای اولیه کودکان مصیبت دیده از جنگ با داعش مطلقاً در اولویت نیست. هیچکدام از سازمان های دولتی عراق و یا گروه های بین المللی ارائه دهنده خدمات بشردوستانه آماری صحیح از این کودکان یتیم شده عراقی ندارند. شورای شهر 'موصل' آمار کودکان یتیم شده این شهر بدست داعش را ۱۳ هزار نفر اعلام کرده است که در نوع خود یک رکورد محسوب می شود. نیروهای امداد رسان می گویند که هزاران کودک یتیم دیگر نیز در سایر شهرها و روستاهای آزاد شده از چنگال داعش، وجود دارند. این نیروها در آماری کاملاً محتاطانه مجموع کودکان یتیم عراقی در اثر مبارزه با داعش را ۲۰ هزار تن اعلام کرده اند. اکثر این کودکان نزد اقوام و خویشاوندان شان نگهداری می شوند. اغلب این خانواده ها امکانات مالی و ابزار کافی برای نگهداری از این کودکان ندارند. اغلب این کودکان دچار آسیب های عاطفی فراوان اند و خانواده هایی هم که از این کودکان نگهداری می کنند خود؛ بازمانده جنگ اند و آنها هم به نوعی مبتلا به همین آسیب های روحی اند. تک تک این کودکان به عنوان قربانیان داعش نیازمند ابراز عشق و محبت ما هستند. به گزارش کودک پرس ، به قلم "مارگارت کوکر"

جداسازی شهروندان براساس مناطق محل سکونت

عناصر گروهک تروریستی داعش اقدام به جداسازی شهروندان براساس مناطقشان کردند؛ آنها ده ها شهروند ساکن منطقه العلم از جمله همسر نورهان محمد را ربودند؛ وی که خاطرات تلخ آن زمان را در ذهن خود حفظ کرده است، گفت: روز دوم بعد از حمله تروریست ها به سوی جاده بین العلم و تکریت حرکت کردیم، تروریست ها چند دختر از خانواده هایی را که همراه مان بود را ربودند و به مکانی نامعلوم بردند و ما همچنان به مسیر خود ادامه دادیم به امید این که بتوانیم با خودرویی به کرکوک برویم؛ ناگهان ۶ خودرو متعلق به تروریست ها ما را محاصره کردند و در حالی که به شکل عجیبی در جستجوی دختران جوان بودند، از دین و اعتقادات افراد سوال می کردند. عناصر مهاجم داعش تابعیت عراقی، افغانی و خارجی داشتند.

منبع: "دیلی میل"

اسارت، تعرض و تحقیر

عناصر داعش در حالی که اقدام به تقسیم دختران کردند با خود از حورالعین سخن می گفتند و یکی از این تروریست ها به صورت وحشیانه به او تعرض و لباس هایش را پاره کرد. عناصر دیگری از تروریست ها به دختر بزرگش حمله کردند و با ضرب و

شتم شدید او را به اتاق تعرض و تجاوز بردند که وی به همراه چند دختر دیگر بر اثر شدت خونریزی ناشی از تعرض وحشیانه جان خود را از دست دادند.

پس از تعرض و ضرب و شتم، یکی از عناصر داعش که اهل الحویجه بوده نزد آنها آمده و وقتی متوجه شده آنها اهل کرکوک و ترکمان هستند، پس از مدتی آنها را از زندان آزاد کرده است. نورهان درگفت وگو با "سومریه نیوز"

دختری به نام نادیه

در یکی از برنامه های تقسیم جوایز در کشور آلمان دختری به نام نادیه برای اولین بار داستان جان سوز خود را این گونه گفت: "روزی که روستای ما در تسلط داعش درآمد، شش تن از برادران من را کشتند، اما هستند دخترانی که ده تن از برادران شان کشته شده اند و یا تمام خانواده شان را به کام مرگ فرستادند." صدها مردا روستایی را نیز کشتند و زنان و دختران را سوار ماشین ها کردند. مرا همراه ۱۵۰ دختر دیگر به شهر موصل انتقال دادند. هنگامی که داشتند ما را به موصل می بردند، درمیان راه افراد داعش شروع کردند به اذیت کردن ما. آنها به ما دست می زدند و قاه قاه می خندیدند. به محض ورود به شهر موصل همه دختران را فروختند. مرا نیز یک مرد خرید و آن شب مجبورم کرد لباس نو تن کنم و آرایش کنم. سپس تمام شب به من تجاوز کرد. این کار ادامه داشت و روزی که خواستم از دستش فرار کنم،

یکی از نگهبان ها مرا گرفت. صاحب من که مرا خریده بود، مرا به شدت کتک زد و لخت به اتاق نگهبان فرستاد. آنها به من تجاوز می کردند تا وقتی که از حال می رفتم... ممکن است اکثر مردم فکر کنند داستان من بسیار دردناک است اما می خواهم به آنها بگویم که همین کار را با دختران نه ساله نیز انجام می دهند. آنها را مانند گاو و گوسفند می خرنند و می فروشند و به آنها تجاوز می کنند. نادیه سرانجام به کمک یکی از آن دختران است که توانسته از دست داعش فرار کند. در مجموع پانصد هزار نفر از مردم سوریه بوسیله داعش و سایر گروههای تروریستی به شهادت رسیدند و مجموع کسانی که بوسیله این گروهها در سوریه و عراق و افغانستان و پاکستان و... قربانی شده اند، بیش از یک میلیون نفر است.

اشک شما رو نبینم

عکس اول رو گذاشت روی میز؛ این پسر اولم محسن است. عکس دوم را در آورد و گفت: این پسر دومم محمد، دو سال از محسن کوچکتر بود. عکس سوم را در آورد که بگوید این پسر سومم. دید شانه های امام میلرزد... فوری عکسها را جمع کرد زیر چادرش و خیلی جدی گفت: ۴ تا پسر مودادم که اشک شمارو نبینم...

روایتی از مرحومه مادران شهید جوادی نیا

به یاد شهدای مدافع حرم



مقام معظم رهبری: این جوان را من چندباری دیده بودم، جوانی پویا و سرزنده بودند و ارزش کار ایشان و شهدای مدافع حرم در این است که برخلاف زمان جنگ تحمیلی که صدا و سیما و همه جامعه درباره جنگ صحبت می‌کردند، الان فضای جنگی در کشور حاکم نیست و صدای توپ‌ها شنیده نمی‌شود. ولی این شهید، خانواده و فرزندان کوچکش را رها کرد و جان خود را فدای هدف و دفاع از حرم کرد و سرانجام جانش را در این راه فدا کرد. محمد مهدی در پایگاه هوایی تیفور سوریه، به‌همراه دوستانش شهید شد...

کتاب مدافعان حرم، ناصرکاوه
برشی از زندگی شهید محمد مهدی لطفی نیاسر

کتاب مدافعان حرم، ناصرکاوه

روایت محمد مهدی لطفی نیاسر از زبان خواهرش

محمد مهدی در هشتم روز دی ماه سال ۱۳۶۱ در خانواده‌ای روحانی در شهر مقدس قم چشم به جهان گشود. او چهارمین فرزند خانواده بود. پدرش به او علاقه خاصی داشت به طوری که خواهران و برادران به او «یوسف بابا» می گفتند. محمد مهدی دوره راهنمایی و دبیرستان خود را در تیزهوشان شهید قدوسی قم تحصیل کرد. تحصیلات خود را تا مدرک فوق لیسانس الکترونیک از دانشگاه پاسداری امام حسین(ع) ادامه داد و در هوا فضای سپاه فعالیت می کرد. همیشه کارهایی که برای خدا باشد، می ماند و شهدا هم با همین نیت رفتند؛ کارهای خالصانه شان منحصرًا برای یک زمان خاص نبوده است؛ همواره مطیع امر ولی فقیه بوده اند و دفاع از مظلومان را سرلوحه خود قرار می دادند و اینها هیچوقت قدیمی و کهنه و فراموش نمی شود. بنابراین شهدا همیشه هستند و پایان پذیر نیستند.... ظهر روز ۲۰ فروردین منزل مادرم بودیم که برادرانم آمدند، مادرم برای شان غذا آورد ولی اشتهای نداشتند. نگاه مان به شبکه خبر تلویزیون بود که گزارش حمله رژیم صهیونیستی به پایگاه تی ۴ سوریه را پخش می کرد. پدر و مادرم پرسیدند: مثل اینکه اینجا همان محل ماموریت مهدی هست. حالش خوبه؟ که برادر بزرگم گفت: مهدی زخمی شده است، بعد به پدرم گفت: استخاره می گیری!؟

پدرم گفت: استخاره نمی خواهد، هرچه هست بگو! و این بود که برادرم گفت: مهدی شهید شده است...راوی: «حمیده لطفی نیاسر» خواهر شهید - ایسنا/قم

نظم و استفاده از فرصت ها

شهید لطفی نیاسر برای همه کارهایش برنامه ریزی داشت. زمانش را تلف نمی کرد و از دوره نوجوانی تا لحظه ای که به شهادت رسید از همه فرصت هایش بخوبی استفاده می کرد. گرچه او روحیه شهادت طلبی داشت و ختم به شهادت، مهمترین آرزویش بود، اما دائماً اظهار می کرد که آرزو دارم سال ها بمانم و خدمت کنم و نگذارم کاری زمین بماند. شهید توجه خاصی به افراد نیازمند به خصوص دست فروشانی که به سختی سعی در گذران زندگی خود داشتند می کردند و مصمم بودند از این افراد به خصوص خانم ها خرید کنند.

در روز شهادت، در ساعات بامدادی، پایگاه مورد اصابت موشک اسرائیل قرار می گیرد؛ بیدار بود اما به انتهای پایگاه می رود تا نیروهای خود را که در قسمت انتهایی پایگاه استراحت می کردند بیدار کند و از سوله خارج کند که تا حدود زیادی هم موفق بود اما در نهایت خودش به شهادت می رسد. راوی: همسر شهید لطفی نیاسر - ایسنا/قم

«شهید راه نابودی اسرائیل»

شهید محمد مهدی لطفی نیاسر هشتم دی ۱۳۶۱ در خانواده‌ای روحانی در شهر مقدس قم به دنیا آمد. پدرش آیت الله لطفی کاشانی از اساتید حوزه علمیه قم، و مادرش از سلاله سادات و خواهر شهید و دو جانباز است. چهلمین روز تولد شهید مهدی لطفین نیاسر با شهادت دایی‌اش سیدحسین میرصیفی در عملیات والفجر مقدماتی مصادف شده بود. مهدی از همان کودکی با هوشی سرشار دوره‌های تحصیلی را طی کرد. دوره راهنمایی و دبیرستان را در مدارس تیزهوشان قم گذراند و با توجه به علاقه سرشار به فضای ایمانی دانشگاه امام حسین (ع)، در رشته برق این دانشگاه پذیرفته شد. شهید لطفی نیاسر از دوره جوانی به حضور در هیأت‌های مذهبی و پایگاه‌های بسیج عشق می‌ورزید. از مهدی دلنوشته‌های متعددی را در وصف شهادت و فراق شهیدان نگاشت و با ورود به دانشگاه با گروه‌های تفحص شهدای دفاع مقدس پیوند خورد و توانست با تلاش مضاعف دوشادوش دیگر یاران خود، به چشم انتظاری بسیاری از خانواده‌های شهدا پایان دهد. شهید لطفی همچنین دوره‌های مختلف روایتگری شهدا را با موفقیت گذراند و توانست با کسب درجه مربی‌گری روایتگری دوره‌های بسیاری را در مناطق جنگی برگزار کند. مهدی همچنین در مقطع کارشناسی ارشد دانشگاه شرکت کرد و توانست دانش‌نامه خود

را در این مقطع دریافت کند. لطفی نیاسر همزمان با دوران تحصیل، ازدواج کرد و خطبه عقد ایشان توسط مقام معظم رهبری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای خوانده شد... از شهید لطفی سه فرزند به نام‌های فاطمه، زهرا و محمد به یادگار مانده است که در زمان شهادت، به ترتیب ۹ سال، ۵ سال و شش ماه داشته‌اند.

این شهید با عضویت در سپاه با پیوستن به نهاد انقلابی نیروهای هوافضای سپاه، خدمات شایانی در زمینه‌های مختلف ارائه کرد.

همچنین با توجه به برخورداری از مهارت‌های تیراندازی و کسب عناوین مختلف در مسابقات نیروهای نظامی ایران، به عضویت تیم ایران درآمد و به مسابقات ارتش‌های جهان به میزبانی کشور هند اعزام گردید...

از آخرین انگیزه‌های بسیار مهم زندگی شهید لطفی، برنامه‌ریزی برای نابودی رژیم اشغالگر صهیونیستی بود که سرانجام جان پاک خویش را در همین راه فدا کرد و همراه با شش تن از هم‌زمانش در پایگاه هوایی تیفور سوریه با حمله مستقیم هواپیماهای رژیم جنایت‌کار اسرائیل در ۲۰ فروردین ۱۳۹۷ به شهادت رسید و ((شهید راه نابودی اسرائیل)) نام گرفت...

راوی: دانش آموز: فاطمه خسروآبادی

بزرگواری آقا مهدی

یک روز در حال نصب بنر بودیم که بنده خدایی با لباس شخصی به ما نزدیک شد و گفت: اگر بنر را طرف دیگر بزنید بهتر است. همکارمان که خسته شده بود با لحن بدی گفت: خودمان بهتر می‌دانیم کجا بزنیم!

آن شخص هم لبخندی زد و رفت... سوال کردم: این کی بود؟

گفت: فرمانده همین بخش است، مهدی لطفی. خیلی ناراحت شدم و به دوستم گفتم: چرا این جور صحبت کردی؟!

حسابی در دسر درست کردی: یک دفعه یک نفر از پشت سر صدا زد:

برادرا! برگشتم. خشکم زد. آقا مهدی بود، یک سینی چایی دستش بود، با لبخند دوباره گفت: برادرا خسته شدید بفرمائید چای...

راوی: همکار شهید، نوید شاهد

آقازاده پاک و مطهر؟

مهدی یکی از اون آقازاده‌ها بود و با اینکه توی اقوام نزدیکش خیلی از افرادی بودند که به منابع بانکی و پولی دسترسی داشتند ولی از اول زندگی تا روز آخر حاضر نشد از هیچ بانکی، وام دارای سود بگیرد و با هر سختی بود با توکل بر خدا زندگی می‌کرد

و گاهی که می‌توانست فقط وام‌های محدود قرض‌الحسنه می‌گرفت. به برادرش گفته بود وام قرض‌الحسنه، کمی کارمزد دارد ولی چند سود مهم، اولاً شبهه ندارد و خیالت راحت است دوماً برای قرض دهنده بسیار ثواب دارد سوماً توکل را بالا می‌برد. روزهای آخر سال ۹۶ بود، زنگ زد (به برادر) گفت: وام قرض‌الحسنه سراغ داری؟ گفتم: نه ولی وام بانکی میتونم بگیرم. گفت: مشکل مالی جدی دارم ولی تا الان توکل کردم و خدا حل کرده، الان هم با خدا شرط کردم حاضر نیستم غیر از قرض‌الحسنه بگیرم، حتماً درست میشه. نان شبهه‌ناک ما را از مسیر شهدا دور میکنه. این مطلب را آقا زاده‌ها جدی تر بخونن و از این آقا زاده یاد بگیرن...

به من می‌گفت:، جواهر

یادش بخیر هر وقت به آقا مهدی از سوریه پیام بهم می‌داد، بهم می‌گفت چطوری جواهر؟ می‌گفتم چرا جواهر؟ می‌گفت همون جواهره نقطه ش افتاده پایین شده جواهر... خیلی مهربون بود... حواسش به همه بود... داعش را نابود شده حساب می‌کرد. برای نابودی اسرائیل برنامه‌ریزی کرده بود. خواسته مهدی این بود که اگر می‌کشد اسرائیلی بکشد و اگر کشته می‌شود به دست صهیونیست‌ها کشته شود. به خواسته قلبی‌اش رسید....

راوی: جواهر شهید - منبع: نوید شاهد قم

به شدت حفظ اطلاعات می کرد؟

روزی به من زنگ زد و گفت: چند لحظه دیگر تلویزیون را روشن کن و اخبار را نگاه کن. از او پرسیدم چه خبر شده گفت: باید شبکه خبر را ببینی. بلافاصله روشن کردم و دیدم زیرنویس شبکه خبر از نشاندن پهپاد آرکیو ۱۷۰ از سوی هوافضا خبر می دهد که بسیار خوشحال کننده بود. این خوشحالی در صدای برادرم مشهود بود.

مهدی به شدت اهل مطالعه بود. حتی اگر نمی رسید به نمایشگاه کتاب برود، لیست کتابها را به اخوی دیگر ما می داد تا برایش تهیه کند. البته بودن با کتاب و عجین شدن آن با زندگی ما در خانواده عرف بود. اما نکته ای که باید به آن اشاره کنم اینکه برنامه نویسی و داشتن برنامه در زندگی جزو اولویت های زندگی شهید بود. مهدی می گفت: من می خواهم به جایی برسم و کسی بشوم. همه برنامه ریزی ها اعم از خودسازی، مطالعه، درس و کارهایی که باید برای شهدا انجام دهد در برنامه ریزی اش مشهود بود. شهید محمد مهدی لطفی نیاسر در موضوع حفظ اطلاعات و اسرار مثال زدنی بود. بارها در بین دوستان و فامیل شاهد بودم با هر کسی تا حدی از اطلاعات و اخبار صحبت می کرد. به همین دلیل حتی نزدیکترین افراد فامیل هم نمی دونستند ایشان ماموریت های خارج از کشور دارد و حتی در زمان شهادت برخی با تعجب می پرسیدند مگر مهدی هم سوریه میرفت؟! دفعه اولش بود؟

خصوصیت حفظ اطلاعات او به حدی بود که اتیکت روی لباس نظامیش هم (محمد لطفی نیا) بود. بهش گفتم: مهدی (سر) نیاسر را چه کردی؟! گفت: برداشتم تا شناسایی نشه. بعد بهش گفتم: حالا چرا اسم من (محمد) را به جای اسم خودت (محمد مهدی) نوشتی؟! گفت: آخه شما اسمت توی اینترنت هست، به خودم گفتم هرکسی اسم شما را ببیند به برادری ما پی نمی برد چون حتما به خودش می گوید، یک پدر نام دو پسر را محمد نمی گذارد.

راوی برادر شهید لطفی، منبع: نوید شاهد قم

توسل به شهید لطفی؟

روزی که آقا مهدی به شهادت رسیده بود، در فیضیه مشغول تدریس به شاگردان بودم. کلاس درس به پایان رسید. ناگهان، یک حالت غیر عادی مرا فرا گرفت و آشوبی وجودم را در هم آمیخت. آهسته آهسته به منزل رسیدم. حال و هوایی را حس کردم که هیچ وقت ندیده بودم! اندوهی خاص، اهل خانه را دربر گرفته بود. محمد آقا فرزند بزرگترم را دیدم؛ بسیار عادی برخورد کرد و با دانش و درایتی که داشت گفت: پدر جان! سوال دارم؛ شما که سالیان است به مردم می گوئید اگر مالی دارید باید یک پنجم خمس آن را بپردازید، آیا نمی خواهید در بین پنج فرزندی که دارید، خمسش را پرداخت کنید؟ ابتدا متوجه مطلب نشدم.

محمد آقا مجدداً این موضوع را با نام مهدی عنوان کرد و گفت: مهدی مجروح شده است؛ اما اگر آن خمس شما مهدی باشد، ناراحت می شوید؟ در جواب با قاطعیت تمام گفتم: نخیر این موضوع ناراحتی ندارد. خمس من در راه پروردگارم است و خوشنودم. دیگر کم کم به این اصل جریان پی بردم. نیم ساعتی در اتاق به تنهایی گذراندم و به خدا گفتم: از تو فقط صبر می خواهم که مبادا روزی دشمن از ناراحتی و حالات بی صبرانه من خوشحال شود و بخندد. پس از شهادت آقا مهدی خبردار شدم چندین خانواده با مشکل فرزندآوری مواجه شده بودند و سالیان سال مشکل داشتند؛ برای فرزند دار شدن و رفع مشکل، بر سر مزار مهدی متوسل به این شهید بزرگوار شده‌اند و نتیجه گرفته اند...

من گناه نمی کنم؟

شهید محمد مهدی لطفی نیاسر توی ۱۶ سالگی، اول گله می‌کنه و می‌نویسه: "چرا برای گناه نکردن باید گوشه گیر شد؟ چرا؟" بعد هم در گوشه کاغذ، نقشه راه خودش رو می‌نویسه: "نه می‌کنم (گناه)، نه می‌شوم (گوشه گیر)، شهدا هم در جامعه می‌مونن و هم جامعه را رنگ خودشون می‌کنند..."

مهدی یه بار اومده بود قم، خونه ی بابا دور هم جمع بودیم، تعریف میکرد یه روز بعد از ظهر بعد از ماموریت خارج از کشور پروازمون بندرعباس به زمین نشست دیدم

یکی دو ساعت وقت دارم تا پروازم به تهران، رفتم بازاریه کم میگو خریدم و برگشتم فرودگاه، تقریباً ساعت یازده شب رسیدم تهران دیدم خانمم چند روزی که نبودم با بچه ها بوده و دست تنها خیلی خسته شده بهش گفتم خانم شما برو استراحت کن خودم شام درست میکنم. می گفت تقریباً ساعت دو نصف شب شام آماده شد صداش زدم از خواب بیدار شد و باهم شام خوردیم. در رفتارش با خانمش همه چیز رو رعایت می کرد و اعتقاد داشت وقتی که هست باید جبران روزهایی رو که نیست بکنه و از هیچ کاری برای شاد کردن همسرش کوتاهی نمی کرد...

راوی: خواهر شهید لطفی - منبع: نوید شاهد قم

اینکه من از این آمدنها و رفتنها یک چیزا فهمیدم که انسان فقط باید به عشق سه چیز زندگی را ادامه دهد، والگیر ولا غیر: اول: خود انسان است که عشق انسان به خود و آینده خود می تواند خورشیدی در آسمان مه آلود دل باشد. دوم: خدا که مرتبه ای بالا دارد و بدین معنی است که عشق خدا چنان در او رخنه کرده باشد که خدا را در حد عشق دوست داشته باشد که ما در این مورد... بماند. سوم: عشق به دیدن امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) که تنها امید و روشن کننده چراغ زندگی خیلی از افراد جامعه است و ما ان شاء الله... عشق به غیر از این سه چیز مثل عشق به یک چیز واهی می باشد... شهید مهدی لطفی



کتاب کشتور خاطررت، ناصرکاره

عادت

علیرضا عادت داشت شبها یک صفحه قرآن برا همسرش می خواند. همسر شهید وقتی او مد بالای پیکری جان علیرضا، خطاب به او گفت: علیرضا!... تو هر شب برای من یه صفحه قرآن می خوندی، الان من می خوام کنارت بشینم و برات قرآن بخونم. نشست و کنار پیکر همسر شهیدش قرآن خواند... مدافع حرم شهید علیرضا قلی پور

وصیت به قرآن

به همه شمایی که این صفحه را می خوانید، وصیت می کنم که قرآن را بیشتر بخوانید، بیشتر بشناسید، بیشتر عشق بورزید بیشتر به قرآن معرفت داشته باشید. بیشتر دردهای تان را با قرآن درمان کنید. سعی کنید قرآن انیس و مونس تان باشد، نه زینت دکورها و طاقچه های منزل تان. بهتر است قرآن را زینت قلب تان کنید...
فرازی از وصیت نامه، شهید سید مجتبی علمدار

قاری قرآن

از همان دوران طفولیت با هیئت و مسجد آشنا شد و همراه پدر در این مجالس شرکت می کرد. در همین دوران بود که یکی از برادران عزیزش به مقام شهادت رسید. مسعود عزیز، فرزند دوم خانواده در روز تشکیل کمیته انقلاب اسلامی به دست

گروهک های منافقین در میدان رسالت به همراه سه تن از دوستانش ترور شدن و شربت شهادت را نوشیدن. میثم عزیز خصوصیات اخلاقی منحصر به فردی داشتن از همان دوران نوجوانی بسیار چشم پاک و معصوم بودن علاقه خاصی به مسائل دینی و قرآن داشت و همیشه در این میسر قدم برمیداشت در مدرسه و مسجد قاری قرآن بودن و با صوت زیبای خود دل هر کس را به لرزه و می داشت.... فرازی از زندگی نامه شهد مدافع حرم میثم مدواری

نحوه قرآن خواندن

همیشه تو اون جدولی که برا قرائت و حفظ قرآن داشت، سعی میکرد تعداد دفعات قرآن رو بالا ببره. منظورش این بود که مثلا اگه قراره یک جزء بخونی، همه رو یک دفعه نخونیم. یه جوری بخونیم که در کل روز با قرآن مانوس باشیم. قرآن رو تقسیم بندی میکرد. مثلا اگه قراره دو صفحه بخونه، هر نیم ساعت دو تا آیه میخوند که تو کل روز آدم منور باشه به نور قرآن. دائما با قرآن ارتباط داشت و چون آیات رو حفظ بود، خیلی اوقات در بحث و گفتگو، سریع از آیات به عنوان ادله استفاده میکرد و خب این خیلی تاثیرگذار بود. چون خودش مداح بود، با امام حسین اخت شده بود. تو مراسم ها معمولا زیارت عاشورا با اقا ابوالفضل بود. می گفت خجالت میکشم روضه بخونم. ولی در حد یکی دو خط میخوند. ولی بین اهل بیت سلام الله علیهم،

به حضرت فاطمه خیلی ارادت داشت. اصلاً برا ایشون یه جور دیگه گریه میکرد. قبل از اعزام آخرش، باهم رفتیم مشهد. نزدیک حرم، یه فروشگاهی بود. بهم گفت بیا اگه چیزی میخوای بخر، من دارم میرم، کم و کسر نداشته باشی.. دیدم خودش داره بین سربند ها میگرده. گفتم چی میخوای؟ گفت سربند یا زهرا.. آخرم پیدا نکرد و رفتیم. من همین جور ذهنم درگیر بود که پیدا نکرد و رفت. ولی وقتی بعد از شهادتش وسایلش رو آوردن، دیدم لای قرآنش، یه سربند یا زهرا است... برشی از زندگی شهید مدافع حرم ابوالفضل راه چمن، راوی: همسر شهید

«حاج قاسم مورد احترام همه بود»

مرحوم آقای طالبانی که رئیس جمهور عراق بود. خب یکسری پیمان های نوشته و نانوخته ای است که رئیس جمهور از رئیس جمهور باید استقبال کند و آن هم تشریفات خاص دارد. آقای طالبانی رئیس جمهور عراق است، حاج قاسم فرمانده نیروی قدس است. حاج قاسم به آقای طالبانی می گوید به لب مرز بیاید و با هم جلسه بگذارند. آقای طالبانی به لب مرز می آید و خود او برای حاج قاسم غذا می پزد و با او جلسه می گذارد. عملیات کربلای ۵ حاج قاسم فرمانده لشکر ثارالله در شلمچه علیه یک سپاهی می جنگد که سپاه پنجم عراق با فرماندهی یک سرلشگر بعثی عراقی بود. وقتی صدام سقوط می کند در عراق، وزمانی که داعش آمد برای تصرف

عراق و عتبات، همین سرلشگر سپاه پنجم عراق به حشد الشعبی مراجعه کرده و حالا زیر نظر حاج قاسم است و او نیروی حاج قاسم سلیمانی می شود، می جنگد و شهید می شود... راوی: حجت الاسلام علی شیرازی، برنامه دستخط

«ماجرای استعفای آقای ظریف!؟»

در زمانی که رئیس جمهور سوریه به ایران آمد، آقای ظریف وزیر امور خارجه بود، از نظر امنیتی خروج یک رئیس جمهور از کشوری که در حال جنگ است، مهم است. باید کمتر افراد مطلع شوند ولی نه اینکه وزیر امور خارجه مطلع نباشد. رئیس جمهور آقای روحانی مطلع بود و باید به آقای ظریف می گفت اما نگفت. آقای ظریف استعفا داد. من آن روز با حاج قاسم با هم از منزل به نیروی قدس می آمدیم. در راه به آقای پورجعفری گفت شماره آقای ظریف را بدهید. شماره آقای ظریف را گرفت و ابتدا با آقای ظریف شوخی کرد. گفت حالا دیگه ناز میکنی، بچه شدی، بیا سر کار. طوری برخورد کرده که همه گوش به حرف او می دهند، حتی آقای ظریف! ابتدا شوخی کردند و بعد به آقای ظریف چه گفتند؟ به ایشان گفت پاشو بیا سرکار، حالا ما به آقای روحانی گفتیم، خب نگفته، حالا خیلی ناز ندارد، بیا سر کار، درست نیست، دشمن از این استفاده می کند... راوی: حجت الاسلام علی شیرازی، برنامه دستخط

شهادت نامه ای که حضرت زهرا(س) آن را امضاء کرد

شهید حاج احمد کریمی، که هم اکنون رد گلزار شهدای علی بن جعفر قم مدفون است در عملیات کربلای ۵ در شلمچه به شهادت رسید؛ برای شهید شدن به هر دری زده بود، اما شهادت قسمتش نمی شد. بعد از عملیات کربلای ۴ حسابی رفته بود تو هم؛ شب عملیات کربلای ۵ مصادف شده بود با شهادت حضرت فاطمه (س) حاجی نشسته بود توی سنگر فرماندهی. توی اون اوضاع و احوال که همه تو تب و تاب عملیات بودند سراغ مدّاح رو گرفت. راضیش کرده بود تا براش روضه بخونه، روضه حضرت زهرا (س)، مدّاح میخوند و حاجی گریه میکرد:

وقتی که باغ میسوخت صیّاد بی مروّت

مرغ شکسته پیرا در آشیانه میزد

گردیده بود بود قنغد همدست با مغیره

او با غلاف شمشیر این تازیانه میزد... همون شب بی بی شهادتش رو امضا کرد، صبح عملیات که اومده بود برای سرکشی خط، خمپاره خورد کنارش. فقط دو تا ساق پاش سالم ماند...

راوی: همزمان شهید

علت جذابیت داعش برای دختران اروپایی

گروه تروریستی داعش روش‌های تبلیغاتی رسانه‌ای مختلفی را جهت جذب دختران اروپایی به کار گرفته است. چارلز لسر عضو مرکز تحقیقاتی بروکینز در دوحه پایتخت قطر اعلام کرده است که داعش با جذب زنان مناطق تحت کنترل خود را به هتل‌های پنج ستاره تبدیل کرده است. سایت‌های ارتباط اجتماعی در اینترنت یکی از راه‌های داعش برای جذب نیروست و تاکنون هزاران نفر از مناطق مختلف از همین راه به داعش منتقل شده‌اند و در این سایت‌ها به زنان می‌گویند که آنان را برای تشکیل خانواده پرستاری و معلمین نیاز دارند...

گروه تروریستی داعش به کشتارهای وحشیانه خود در سراسر خاورمیانه ادامه می‌دهد تحلیلگران و سیاست‌گذاران در تلاشند تا دریابند این گروه چگونه می‌تواند شمار زیادی از جوانان را به ویژه از غرب اروپا به خود جذب کنند. در حالی که شمار افراد پیوسته به داعش مشخص نیست اما طبق تحقیقات اخیر و به ویژه اطلاعات ارائه شده در کتاب “داعش کشور وحشت” نوشته استرن وبرگر شمار زیادی از جنگجویان خارجی، اروپایی که به داعش ملحق می‌شوند در میان افراد رده بالای این گروه هستند. شاید بتوان شبکه‌های اجتماعی را در این روند مؤثر دانست اما چنین توضیحی برای شرایط برعلل اصلی جلب حمایت از سوی این گروه سایه

می‌اندازد. تویتر و فیس بوک شیوه‌های قابل توجهی برای سازماندهی فراهم می‌آورند اما نمی‌توانند انگیزه‌ای برای سازماندهی باشند. برخی نیز بر این باورند که جوانان اروپایی که مشکلات مالی دارند و ازسوی جامعه رانده شده‌اند با گرایش به افراط‌گرایی مواجه هستند این مسئله درست است و همواره صحیح بوده چرا که مشکلات اجتماعی، اقتصادی زمینه مساعد برای ایدئولوژی‌های افراطی فراهم می‌آورد. اما بسیاری از جوانانی که به داعش می‌پیوندند از خانواده‌هایی از قشر متوسط جامعه هستند و چشم انداز زندگی آنها عالی بوده است. اگر این مردان جوان و بطور فزاینده زنان جوان تا این اندازه خود را مشتاق پیوستن به جنبشی می‌بینند که در نهایت احتمالاً منجر به مرگ آنها خواهد شد می‌بایست دلیل و برهانی مهم‌تر از مشکلات اقتصادی و یا شرایط خوب اجتماعی وجود داشته باشد. داعش به این دلیل برای مسلمانان اروپایی جذاب نیست که به آنها کمک می‌کند فقر خود را فراموش کنند بلکه به این دلیل برای آنها جذابیت دارد که جایگزینی جذاب و معنادار در مقابل زندگی برای رفاه مادی و امنیت اقتصادی به آنها پیشنهاد می‌کنند. این تفکر که بهبود شرایط اجتماعی و مالی در مناطق مسلمان نشین غرب اروپا در پیوستن افراد جدید به داعش تأثیر می‌گذارد ساده‌انگارانه است. همچنین درست است که بکارگیری نیرو در میان افرادی که از نظر مالی با مشکل مواجه شدند ساده‌تر است چرا که این افراد به پول احتیاج دارند و چیزی برای از دست دادن ندارند با این

وجود این نظریه نیز نمی‌تواند موفقیت داعش را در جذب آن دسته از افراد که فقر مالی نداشتند و یا در شرایط خوب اجتماعی بودند توضیح دهند برای نمونه می‌توان به ناصر موتانا مرد جوانی از ویلز اشاره کرد که برای پیوستن به داعش ۴ پیشنهاد برای تحصیل در رشته پزشکی در دانشگاه انگلیس را رد کرد. اگر دموکراسی های غربی واقعا در تلاش هستند، از جذب شدن جوانانشان به سمت داعش جلوگیری کنند. آنها می‌بایست در تفکرات ارتدکسی صلح اقتصادی و عقید سکولار در مورد اینکه راحتی فیزیکی و فرصت های اقتصادی راه حلی برای همه نارضایتی های اجتماعی هستند، تجدید نظر کنند. امروز اروپا با چالش جدیدی روبه روست از جمله نسل جدید اروپایی از پدران داعشی که در همین رابطه روزنامه اسپانیایی “لافانگواردیا” در گزارشی به چند جنبه دیگر حضور دختران و زنان اروپایی در صفوف داعش پرداخته و نوشت هم اکنون مراکز امنیتی در اروپا نگران موج بازگشت دختران و زنان حامله اروپایی تبار از پدران داعشی می‌باشند که در چارچوب قوانین اروپایی فرزندان شان هم باید از تابعیت این کشورها برخوردار باشند. هم اکنون این پدیده به شکل قابل توجهی در حال گسترش است به نحوی که شاهد سفر شماری از دختران کم سن و سال به بهانه گذراندن تعطیلات در کشورهای خاصی هستیم اما بعد از آن با مدارک جعلی وارد کشور سوریه شده و در آنجا بعد از انجام عمل منافی عفت تحت عنوان جهاند النکاح پرداخته و باردار به کشور خود باز می‌گردند. بر

اساس این گزارش دولت آلمان که مدتها چشم خود را به روی انتقال جنگجویان تبعه خود به کشورهای خاورمیانه می بست امروز با این مشکل بزرگ مواجه شده است. نباید فراموش کرد امروز داعش از زنان و دختران به عنوان دامی برای بسیاری جوانان عرب و مسلمانی استفاده می کند که به دلیل بیکاری و تورم موجود در کشورهای شان ازدواج به عقده ای بزرگ برای شان تبدیل شده است، در این شرایط این جوانان می توانند با پیوستن به داعش و حضور در سوریه یا عراق به خواسته های خود با هزینه ای بین ۱۵۰ تا یک هزار دلار برسند. شش یا هفت ماه پیش یک یا دو زن از طریق اینترنت جذب داعش می د اما اکنون تعداد زیادی از زنان و دختران جذب این گروه می شوند و یکی از اعضای داعش در صفحه شخصی خود در سایت تامبلر نوشت: ۱۰ یا ۲۰ زن و دختر و گاه بیشتر هر روز به داعش می پیوندند. داعش در سایت های ارتباط اجتماعی به زنان و دختران نحوه گذشتن از مرزهای ترکیه را آموزش می دهد و از آنها می خواهد که روادید گردشگری اخذ کنند و اطلاعات سیاسی خود را برای پاسخ داد به سوالات مرزبانان افزایش دهند و با خود لباس اضافی به همراه داشته باشند تا اگر لباس آنها هنگام عبور کردن از زیر سیم خاردارهای مرزی پاره شد لباس دوم را بپوشند. منبع: باشگاه خبرنگاران به نقل از روزنامه لس آنجلس تایمز



شهید حاج عباس کریمی

شهید کسی است که حقیقت و هدف الهی را درک کرد و برای حقیقت
پایداری کرد و جان داد. شهادت در اسلام نه مرگی است که دشمن
به مجاهد تحمیل می کند بلکه اشخابی است که وی با تمام آگاهی و
شعور و شناختش به آن دست می یازد. «و لا تقولوا لمن یقتل
فی سبیل اللہ اموات احياء ولكن لا تشعرون» و آن کسی که در راه خدا
کشته شده مرده نپندارید بلکه او زنده ابدی است و لیکن همه شما این
حقیقت را در نخواهید یافت. (بقره ۱۵۴)

کتاب کشتار خاطر، ناصر کار

اعدام ۳ زن عراقی در موصل به دست داعش

تروریست های تکفیری داعش ۳ زن عراقی را در منطقه الجزایر واقع در شرق موصل اعدام کردند. تروریست ها با شلیک مستقیم گلوله این ۳ زن را به قتل رسانده و اجساد آنها را نیز تحویل خانواده هایشان ندادند. به نقل از پایگاه خبری المهدی پرس زیباترین زن داعشی این خانم اروپایی است. داعش در برخی از نقاط جهان نیز جنایت های زیادی مرتکب شده است. دختر اتریشی که ملکه زیبایی داعش نام گرفته، در سوریه برای جهاد نکاح حضور یافته بود، تا این که زمان مرگش فرا رسید و به طرز مشکوکی جان خود را از دست داد. گروه تروریستی داعش با اهداف شوم آمریکا و کشورهای عربی برای ضربه زدن به اسلام و به آشوب کشیدن منطقه به وجود آمد و برای جذب نیرو از پول تا مسائل جنسی دریغ نکردند. منبع: سایت سماتک

بوی عطر

بوی عطر عجیبی داشت نام عطرو که می پرسیدم جواب سربالا می داد. شهید که شد توی وصیت نامه اش نوشته بود: به خدا قسم هیچ وقت به خودم عطر نزدم هر وقت خواستم معطر بشم ازته دل می گفتم:

"السلام علیک یا ابا عبدالله الحسین (ع)". برشی از زندگی شهید حسینعلی اکبری

یک تیر به قلب

همیشه به تسبیح همراهش بود و ذکر لبش سلام برای عبدالله (ع) بود. به او گفتم چرا این قدر ذکر مولا را شب و روز میگی؟ گفتم میخوام ملکه ذهنم بشود تا موقع شهید شدن و جان دادن سلام به آقا یادم نرود. وقتی هم تیر به سرش خورد در عملیات کربلای پنج آنقدر نام ارباب را زیبا گفتم تا شهید شد. برشی از زندگی شهید قدرت الله حسین زاده - راوی ناصرکاوه

عکس مرادر ضریح بیندازند

هریک از برادران که به کربلا می روند دوست دارم عکس مرا نیز در ضریح بیندازند و نیز بگویند که حسین جان (ع) نوکر شما خیلی امام زمان (عج) دوست داشت، می خواست از نزدیک خدمت شما برسد ولی توفیق نیافت و نیز اگر خدا قبول کند شهید شده است. قسمتی از وصیت نامه شهید مرتضی فراست

توسل به ائمه معصومین (ع)

اسیری به نام عبدا... دچار کاهش بینایی شدید شده بود و بیش از ۸۰ درصد دید خود را از دست داده بود پزشکان در معاینات به عمل آمده به او گفته بودند که دیگر کاری از دست ما ساخته نیست و تو تقریباً به مرز نابینایی رسیده‌ای، او در زیارت امام

حسین(ع) بادلی شکسته دو رکعت نماز خواند و صادقانه خدمت حضرت عرض کرد: من تاکنون به خود اجازه نداده‌ام از وجود مقدس شما چیزی را طلب کنم ولی پس از چندین سال دوری از وطن و خانواده دلم می‌خواهد چشمانم به دیدن آنها روشن شود و به عنایت شما امیدوارم، به حق مادرتان زهرا(س) نظر لطفی به این اسیر غریب نمایید. اوبه مصداق ادعوی استجب لکم، خالصانه شفای خود را از خداوند بزرگ با شفیع قرار دادن فرزند زهرا(س) گرفت و چشمانش بینایی خود را بازیافت تا جایی که پزشک اردوگاه که فردی مسیحی بود پس از معاینه چشمانش فریاد زد یا عیسی بن مریم معجزه شده است و چشمانی که هیچ امیدی به بینایی آن نبود امروز مثل چشمان یک جوان ۱۵ ساله قدرت بینایی دارد. این یکی از صدها برکتی بود که در نتیجه توسل به ائمه معصومین برای آزادگان ما اتفاق افتاد.

خاطره از مرحوم ابوترابی

خواستگاری

چند روز پس از خواستگاری خانواده بزرگوار حضرت آیت‌الله خامنه‌ای از دختر بنده، خدمت مقام معظم رهبری رسیدم. ایشان فرمودند: "آقای دکتر!... اگر خدا بخواهد با هم خویشاوند می‌شویم." عرض کردم چطور؟ فرمودند: آقامجتبی و دختر خانم شما ظاهراً یکدیگر را پسندیده‌اند و در گفتگو به نتیجه رسیده‌اند. حالا نظر شما

چیست؟ عرض کردم: آقا اختیار ما هم دست شماست! آقا فرمودند: شما و همسرتان استاد دانشگاه هستید و زندگی شما با زندگی ما متفاوت است. تمام زندگی ما غیر از کتاب‌هایم، یک وانت لوازم کهنه است. خانه ما هم دو اتاق اندرونی دارد و یک اتاق بیرونی که مسئولان می‌آیند و با من دیدار می‌کنند. من پولی برای خرید خانه ندارم. خانه‌ای اجاره کرده‌ایم که قرار است، در یک طبقه‌ی آن آقا مصطفی و در طبقه‌ی دیگر آقا مجتبی زندگی کنند. ما زندگی معمولی داریم و شما زندگی خوبی دارید، مثل ما زندگی نکرده‌اید. آیا دختر شما حاضر است با این وجود زندگی کند؟! زیبایی و دقت سخن رهبر معظم انقلاب برای من بسیار جالب بود. موضوع را به دخترم گفتم و او با روی باز استقبال کرد... بیانات شنیدنی مقام معظم رهبری در مراسم خواستگاری

فرزندشان، آقا مجتبی - به نقل از آقای دکتر غلامعلی

هفت شهیدی قطعه قطعه

یک بار هفت شهید را پیدا کردیم که از ستون فقرات از وسط جدا شده بودند. سرها جدا، پاها جدا، دست‌ها جدا. پس از بررسی متوجه شدیم این شهیدان بچه‌های بسیجی کم سن و سالی بوده‌اند که بعضی‌ها با استفاده از قیچی‌های بزرگ فولادی که مخصوص تانک است و قدیم در توپ خانه‌ها از آن استفاده می‌شد، آنها را یکی

یکی جلوی چشم هم دیگر مثله و قطعه قطعه کرده‌اند. به نظر شما آخرین ذکراین شهیدان چی بود؟ یازهرا(س)، یاحسین(ع)، یامهدی(عج) و...

ازدواج خدایی

یادم هست سال آخر بود، از آنجا که با باطن پاک رضا آشنا بودم خانمی را از نزدیکان مان برایش نشان کرده بودیم واصلاً فکرش را نمی کردم خودش قصد ازدواج داشته باشد اما از آنجا که خدا به قول معروف درو تخته را با هم جوش می دهد. یک شب با برادر و خانواده اش جلوی در خانه ما آمدند و ما هم شدیم واسطه این ازدواج خدایی و با هم رفتیم خواستگاری. شاید باورتان نشود ولی همان شب همه هماهنگی ها انجام شد. اما کمتر از دو ماه از این ماجرا نگذشته بود که رضا به رفقاییش پیوست. بعدها همسرش می گفت: در همان ایام کوتاه یک بار به من گفت من مطمئناً شهید می شوم و ازدواجم هم وسیله ایست برای رسیدنم به این هدف. جستجوگر نور شهید علیرضا شهبازی - راوی: برادر میر طاهری

یک قرآن و ۲۰۰۰ اسیر

در روزهای اول اسارت ما در یک زندان دو هزار نفری تنها یک قرآن داشتیم که آن هم به طور معجزه آسایی توسط یکی از رزمنده ها به آنجا آورده شده بود. قرآن را بچه ها مخفی می کردند و زمان خواندن آن را به پنج یا ۱۰ دقیقه برای خواندن بین بچه

ها تقسیم کرده بودند و ساعت ۱۱ به بعد حتما می باید می خوابیدم آن هم با چراغ های روشن و نمی بایست حتی در حالت نشسته در رختخواب باشیم و یاد می آید که بچه ها به پهلو قرآن را می گرفتند و در زیر پتو می خواندند. بعد از آمدن صلیب سرخ کم کم قرآن برای ۱۵۰ نفر آورده شد و بعد بیشتر هم شد علت آن هم این بود که بیش از این از مسلمانان کم نیاورند. خاطره از محمدرضا دائی زاده، خبرنگار مهر

ازدواج

مراسم عقدمان را در جوار مزار شهدای گمنام برگزار کردیم و نام فرزندانمان را احسان قبل از تولد فرزندش انتخاب کردند. اگرچه چشمان پدر نتوانست تولد پسرش سیدمحمدطاها را نظاره گر باشد و شیرینی پدر شدن را لمس کند و پرتاب خمپاره و اصابت ترکش در سوریه موجب شهادتش شد. بزرگ ترین آرزوی همسر شهادت بود که این آرزو بعد از پنج سال و دو ماه از زندگی مشترک به اجابت رسید. مداومت به خواندن زیارت عاشورا و خواندن دو رکعت نماز حضرت فاطمه زهرا(س) بعد از هر نماز صبح از ویژگی های منحصر به فرد همسر شهیدم بود به گردن سیداحسان سبب می شود تا در سیزدهمین روز حضورش در سوریه جام شهادت را بنوشد. سید احسان حاجی حتملو یکی از پاسداران سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و از تیپ ۴۵ جوادالائم(ع) شهرستان گرگان بود که در بهمن سال ۱۳۹۳ در دفاع از حرم

اهل بیت (ع) و مبارزه با تکفیری‌های جنایتکار در حلب سوریه به مقام رفیع شهادت نائل شد. برشی از زندگی شهید مدافع حرم سید احسان حاجی حتملو

کفش‌هایم را جفت می‌کرد

همسر سردار شهید ولی الله چراغچی می‌گوید خجالت می‌کشیدم که موقع راه رفتن پشت سرم بیاید تا کفش‌هایم را جفت کند. طعنه‌های دیگران را شنیده بودم که می‌گفتند آقا ولی الله کفشای این جوجه رو برایش جفت می‌کنه. آخر، ظاهرش خیلی خشن به نظر می‌آمد. باورشان نمی‌شد. باور نمی‌کردند که چقدر اصرار داره به من کمک کنه... منبع: نوید شاهد

گروهک‌های ضد انقلاب

گروهک‌ها "حنیفه رستمی" را به جرم پناه دادن و همکاری با نیروهای رزمنده اسلام در روستای چشمیدر کردستان در تاریخ ۶۰/۱۱/۲۴ تیرباران کردند. وی مادر یک شهید و یک جانباز بود.

فقط یک قرآن

جیب‌هایش را گشتند فقط یک قرآن، یک زیارت عاشورا و یک عکس که همگی خونی بودند... غلامرضا هفده سال بیشتر نداشت



شهید مدافع حرم حجت‌الله نوچمنی

همسر من خیلی مهربان و دلسوز بود. ما عاشقانه در کنار هم زندگی کردیم. من واقعاً نمی‌دانم حجت چطور توانست فرزندانش بگذارد و برود. می‌دانم که زیبایی کارشان در همین گذر از تعلقات دنیایی است. الانا یک ماهه بود، وقتی گریه می‌کرد و من او را روی سینه پدرش می‌گذاشتم، آرام می‌شد. حجت‌الله ارادت خاصی به اهل بیت داشت و همین ایمان و اراده او را به میدان جنگ کشاند. عشق به بی‌بی و حضرت رقیه (س) و حضرت زینب (س) او را رزمنده کرد. در اعزام آخر وقتی خواهرش از حجت پرسید می‌گویند به شما پول می‌دهند، گفت نه آجی ما فقط برای دفاع از حرم می‌رویم. حجت ارادت خاصی به ولایت فقیه داشت. یکی از آرزوهای همسر من شهادت بود و بارها در باره شهادت برایم گفته بود. به برادرش هم گفته بود من در دفاع از حرم شهید می‌شوم. آخرین بار هم از شهادت برای من گفت اما باور نمی‌کردم به این زودی به آرزویش برسد...

کتاب مدافعان حرم، ناصر کاوه
راوی: همسر شهید - منبع: روزنامه جوان



کتاب کشتول خاطران، ناصر کاوه

شناسایی در صد متری داعش؟

شهید مدافع حرم («حجت‌الله نوچمنی») شهریور ماه سال ۱۳۵۷ در روستای نوچمن از توابع شهرستان گرگان به دنیا آمد.

شهید نوچمنی ساده، مخلص و باتقوا بود و برای رضای خدا کار می‌کرد. آن قدر که مزد همه این مجاهدت‌های خالصانه‌اش را با شهادت به دست شقی‌ترین اشقیاء گرفت. از ۱۶ سالگی کار کرد تا رزق حلال جمع کند. قبل از ورود به سپاه در قسمت فضای سبز یک مجتمع پذیرایی کار می‌کرد، بعد که دیپلمش را گرفت در همان مجتمع راننده شد، مدتی بعد دستیار مدیر پشتیبانی شد و بعد هم که به عضویت سپاه پاسداران درآمد. حجت از سال‌های ۹۳ تا ۹۷ در جبهه مقاومت اسلامی حضور داشت و در نهایت فروردین ماه سال ۱۳۹۷ در حمله هوایی که رژیم صهیونیستی از حریم هوایی لبنان در خاک سوریه انجام داد ایشان و شش نفر از هم‌زمانش در فرودگاه T4 سوریه به درجه رفیع شهادت نائل شدند.

«یکی از آرزوهای همسرم شهادت بود. بارها و بارها درباره این خواسته قلبی برایم صحبت کرده بود. به برادرش هم گفته بود من در دفاع از حرم شهید می‌شوم. آخرین بار هم از شهادت برای من گفت اما باور نمی‌کردم به این زودی به آرزویش برسد. به برادرش گفته بود من در دفاع از حرم، شهید می‌شوم.»

حجت آرزوی شهادت در قامت یک مدافع حرم را داشت.)» حجت آرزوی شهادت در قامت یک مدافع حرم را داشت.) و «سرنترسی داشت، آنقدر شجاع بود که در یک شناسایی تا صد متری گروه های تروریستی داعش در سوریه رفته بود، و یک روز کامل با هم‌رزمش همانجا نشسته بود تا آنها متوجه حضورشان نشوند.»

پدر یک واژه نیست؛ بلکه قهرمانی است که هیچ‌گاه مدالی را به گردن او نیا نداخته‌اند. پدر نقطه اتکایی است که همچون کوه همیشه تکیه‌گاه فرزندانش می‌شود و هستند پدرانی که با از خودگذشتگی بسیار، حامی تمام فرزندان ایران زمین می‌شوند. پدرانی که از فرزند عزیزتر از جان خود می‌گذرند تا پدران بیشتری ناچار نشوند از خانواده خود بگذرند. شهید مدافع حرم «حجت‌الله نوچمنی» یکی از این پدران است که داستان دل‌بستگی و وابستگی میان او و «النا» دختر سه ماهه‌اش شهره‌آشنایان اوست.

دوران تحصیل خود را در استان گلستان سپری کرد و برای سربازی به تهران آمد. حجت‌الله سال ۱۳۸۴ ازدواج کرد و ثمره این زندگی عاشقانه دو فرزند به نام‌های «علیرضا» و «النا» است. سال ۱۳۹۱ وارد نیروی قدس سپاه پاسداران شد و ۲۰ فروردین ۱۳۹۷ در اولین مرتبه اعزام خود به سوریه، توسط جنگنده‌های رژیم صهیونیستی در پایگاه هوایی «حمص» به شهادت رسید.

حجت پیرامون حجاب می‌گفت «اگر هر فرد با آگاهی کامل به این واقعیت پی ببرد که در حجاب چه احساس امنیتی نهفته است؛ هیچ‌گاه نسبت به آن بی‌توجه نخواهد شد.»

بارها خواب حجت را دیدم. از همان ابتدا علاقه بسیاری به تابلوفرش «و ان یکاد» داشتم. همیشه به حجت می‌گفتم «یک تابلو فرش بگیریم؟!» و می‌گفت «چشم، می‌گیریم.» اما روزگار به او اجازه نداد به عهدش وفا کند. پس از شهادت به مراسمی دعوت شدم که از جزئیات آن اطلاعی نداشتم. شب پیش از مراسم خواب دیدم، حجت بدون آن‌که صحبتی کند به خانه آمد و یک تابلوفرش به دیوار منزل نصب کرد. من با خوشحالی گفتم «حجت یادت مانده بود من تابلوفرش دوست دارم؟!» حجت تبسم زیبایی کرد و رفت. روز بعد در مراسم همان تابلوفرشی را که خوابش را دیده بودم هدیه دادند. با چشمان بارانی گفتم «دقیقا همین تابلو را شب گذشته، همسرم در خواب به دیوار منزل مان نصب کرد و رفت.»

همیشه با توسل به حجت مشکلاتم حل می‌شود. مخصوصا درباره‌ی بیماری بچه‌ها، کافی است پدرشان را صدا کنم، کودک بیمار و بی‌قرار من؛ آرام می‌شود. حتی یکی از اقوام می‌گوید:

«من هرگاه به النا نذر می‌کنم؛ مشکلم حل می‌شود.»

شاید این جمله برای عده‌ای غیر قابل پذیرش باشد؛ اما حقیقتاً من حضور همسرم را در تمام لحظات زندگی احساس می‌کنم. من یقین دارم شهدا هم می‌توانند هم‌چون اهل بیت (ع) واسطه شوند تا دعا‌های ما مستجاب شوند...

برخورد بچه‌ها با شهادت پدرشان؟

علیرضا از وقتی پدرش به سوریه رفت، هر روز چندین مرتبه روزهای باقی مانده را شمارش می‌کرد و از من می‌پرسید مامان چند تا بخوابیم، بیدار شویم، بابا برمی‌گردد؟ بی‌قراری بچه‌ها شرایط را سخت‌تر می‌کرد. علیرضا هر لحظه منتظر بود که پدرش برگردد. روز وداع با پدر، او نیز در معراج الشهداء حاضر شد.

زمانی که پس از دو سال مجدد به معراج الشهداء رفتیم؛ علیرضا سریع خاطره آن روز را زنده کرد، با اینکه هنگام شهادت پدر سن و سال کمی داشت. گاهی وقتی صورتش خراش برمی‌دارد، می‌گوید: مامان صورتم مثل بابا زخمی شده! یا گاهی در دنیای کودکانه خود سیر می‌کند و می‌گوید: مامان، چرا دکترها برای بابا کاری نکردند تا دوباره پیش ما برگردد؟ یا هرگاه دستان کودکی را در دست پدر می‌بیند، می‌گوید: «مامان نگاه کن، آن بچه بابا دارد، بابایش دستانش را گرفته» علیرضا خیلی جای خالی پدر را احساس می‌کند؛ چرا که حضور پدر را درک کرد. اما الان سه ماه بیشتر نداشت که پدرش به شهادت رسید.

مراسم چهلم حجت، علیرضا پسر در مصاحبه با خبرنگاری گفت: «دلم برای بابایم تنگ شده! می‌دانم که او دارد از آسمان به ما نگاه می‌کند؛ اما من دوست دارم بابایم را ببینم، حتی توی خواب!»

شب هنگام بازگشت به تهران، علیرضا دقایقی به خواب رفت. وقتی بیدار شد گفت: «مامان، دیدی بابا آمد؟! دیدی بابا چقدر بزرگ شده بود؟! برف روی زمین نبود، اما بابا راه می‌رفت و رد جا (در دنیای کودکانه خود نمی‌توانست بگوید رد پا و می‌گفت ردجا) از خود به جای می‌گذاشت.» علیرضا کودکی شش ساله بود، بزرگ‌ترین موجود در دنیای بچگانه او یک هیولا تعریف می‌شد. وی با زبان کودکانه می‌گفت «مامان، بابا اندازه یک هیولا شده بود.»

علیرضا علاقه بسیاری به قهوه داشت. حجت زمانی که از سوریه تماس می‌گرفت، علیرضا می‌گفت «بابا، برایم قهوه زیاد می‌گیری؟!» حجت هم می‌گفت: بله پسر، یک عالمه قهوه برایت می‌گیرم.

سفر حجت بازگشتی نداشت؛ اما علیرضا در ادامه تعریف خواب کوتاهش می‌گفت: مامان! بابا یک عالمه قهوه برای من گرفته بود. حتی به همه دوست‌های مدرسه هم قهوه می‌داد. بچه‌ها نیز حضور پدر را احساس می‌کنند. گاهی علیرضا می‌گوید مامان بابا آمد، دست کشید روی سرم، بوسم کرد و رفت...

همیشه با توسل به حجت مشکلاتم حل می‌شود. مخصوصاً درباره‌ی بیماری بچه‌ها، کافی است پدرشان را صدا کنم، کودک بیمار و بی‌قرار من؛ آرام می‌شود. حتی یکی از اقوام می‌گوید: من هرگاه به الننا نذر می‌کنم؛ مشکلم حل می‌شود...

من حضور همسر را در تمام لحظات زندگی احساس می‌کنم و یقین دارم شهدا هم می‌توانند هم‌چون اهل بیت (ع) واسطه شوند تا دعا‌های ما مستجاب شوند. شاید باورش سخت باشد؛ اما با وجود آن‌که پدرش را ندید؛ تا تصاویر حجت را می‌بیند به طرفش می‌دود و «بابا، بابا حجت» می‌گوید. دخترک مهربانم تصویر پدر را برمی‌دارد، ابتدا ناز و سپس بوس می‌کند، بعد در آغوش می‌گیرد و «پیش، پیش» می‌گوید...

عید فطر برای زیارت حجت راهی گلزار شهدا شدیم. جمعیت زیادی برای زیارت او آمده بودند. زمانی‌که آرام‌گاه حجت کمی خلوت شد، الننا به سمت مزار پدر دوید، روی تصویرش خوابید و او را بوس کرد. بارها شنیده‌ایم که می‌گویند «فرزندان شهدا را وادار می‌کنند که تصویر پدرشان را بیوسند تا از آن‌ها عکس بگیرند و دل مردم را به دست بیاورند.»، اما حقیقتاً این‌گونه نیست! حتی الننا دو ساله من که حضور پدر را بسیار ناچیز درک کرد، خودش به سمت عکس بابا می‌دود و او را می‌بوسد...

یک روز کار ضروری پیش آمد. باید چندین ساعت النّا را نزد مادرم می‌گذاشتم و می‌رفتم. فرزندم برای تناول غذا کمی بدقلق است. فقط به او گفتم: مادر جان را اذیت نکن تا من برگردم! بعد هم النّا را به حجت سپردم و رفتم. چندین ساعت نبودم، وقتی برگشتم مادرم گفت: نمی‌دانم چرا النّا امروز اصلاً اذیت نکرد. خندیدم و گفتم: مامان، او را به پدرش سپرده بودم. مادرم با بغض گفت: خدا شاهد است؛ وقتی در حال تدارک ناهار بودم، صدای خنده النّا من را متوجه خود کرد. به سمت او که رفتم، دیدم دستانش را بالا آورده و می‌خندد. گویا کسی داشت با او بازی می‌کرد. کسی که من نمی‌توانستم او را ببینم. پرسیدم، النّا با چه کسی بازی می‌کنی؟ گفت، با بابا حجت! من یقین دارم هم‌چنان حجت، ارتباط نزدیک و صمیمانه با فرزند عزیز خود را ادامه داده است.

النّا پس از شهادت پدرش خیلی بی‌تابی می‌کرد. برخی می‌گفتند: شما که از شرایط شغلی همسران آگاه بودید، چرا با تولد فرزندان تان چنین سرنوشتی برای آن‌ها رقم زدید؟! سکوت می‌کردم و می‌گریستم. به حجت گلایه می‌کردم که «چطور دلت آمد خودت بروی و من بمانم با دنیایی از مشکلات...» تا اینکه یکی از اقوام خواب عجیبی دید. او می‌گفت «خواب دیدم النّا را به پارک بردم. هنگام بازی، پدرش می‌آید و می‌گوید «می‌خواهم النّا را با خودم ببرم تا دیگر نگویند این بچه چقدر گریه می‌کند»

هرچه حجت می‌گفت، النا را به او ندادم.» و ناگهان از خواب بیدار می‌شود. خیلی‌ها می‌گویند که خواب حجت را دیده‌اند که می‌گوید: دختر شما پیش خودتان است. اما دختر من از من دور است. به همین دلیل شما معنای گفته‌های من را متوجه نمی‌شوید! خاطره ای از شهید نوچمنی راوی: همسر شهید خبرنگار دفاع مقدس

شهادت شهید نوچمنی از زبان مادرش

حجت‌الله قبل از اینکه عازم سوریه شود به دیدنم آمد؛ زمانی که رسید ساعت پنج عصر بود، بعد از آغوش گرفتن و احوال‌پرسی پس از آن شروع به نماز خواندن کرد. بعد از اتمام نماز به سمتم آمد، بوسه‌ای بر پیشانی‌ام زد و مبلغ ۷۰ هزار تومان به مناسبت روز مادر به من هدیه داد.

همان شب به من گفت که برای جنگ با گروه‌های تکفیری عازم سوریه است و تصمیم دارد برای جنگ با داعش به آنجا برود. برای اینکه به حجت‌الله قوت قلب بدهم از تصمیمی که گرفته بود با لبخند استقبال کردم و برایش دعای خیر کردم.

این نخستین باری بود که حجت‌الله برای مبارزه با گروه‌های تکفیری و داعش به سوریه می‌رفت، پسر من قبل از اینکه ایران را ترک کند تماس گرفت و گفت آماده حرکت است. حجت گفت که از این به بعد شما نمی‌توانید تماس بگیرید و باید منتظر تماس من باشید، اما تا چند روزی خبری از او نداشتم.

بعد از چند وقت بی خبری تماس گرفت و من هم گفتم که بی قرار او هستم، از او خواستم هرچه زودتر برگردد اما گفت فعلا نمی‌تواند، چند روز بعد دوباره تماس گرفت و اعلام کرد اگر طی دو یا سه روز آینده تماس نگرفتم بدانید شهید شدم.

روزی که خبر شهادت پسر من را دادند، من برای عیادت یکی از بستگان منزل را ترک کرده بودم، کمی نگذشت پسر بزرگ من که دبیر قرآن است تماس گرفت و گفت مادر هرچه سریع‌تر به خانه برگرد، با این جمله دلهره عجیبی گرفتم و با خودم گفتم حجت‌الله من شهید شد. زمانی که به خانه رسیدم پرسیدم حجت‌الله من شهید شده؛ پسر من را در آغوش گرفت و گفت مادر آرامش خود را حفظ کن، حجت‌الله با شهادت خود افتخار بزرگی را برای همه ما به ارمغان آورد. همان‌جا سجده شکر را به‌جای آوردم و در پاسخ به صحبت پسر من گفتم، مادر، حجت‌الله امانتی بود که خدا به ما هدیه داد و اکنون از ما گرفت. طی هماهنگی‌هایی که از قبل صورت گرفت من به همراه فرزند نام برای دیدار آخر ربه معراج شهدا گرگان رفتم، جسد کامل بود اما دست‌هایش از بدن جدا شده بود. برای آخرین بار بود که پسر من را از نزدیک می‌دیدم اما این دیدن تفاوت بسیاری از هر زمان دیگری داشت. برای نوازش دستم را به سمت پاهایش بردم که آرام به من اعلام کردند به بدن شهید دست نزنید چراکه در اثر شدت انفجار ممکن است برای جسد مشکلی پیش آید. فردای آن روز، طبق وصیت

حجت‌الله در امام‌زاده روشن‌آباد گرگان نزدیک زادگاهش به خاک سپرده شد. با توجه به اینکه وی ساکن تهران بود مراسم هفتم شهید را در تهران برگزار کردیم، شبی که رسیدم، شهید به خوابم آمد و همان‌جا بود به او گفتم اهالی گرگان خصوصاً روستای نوچمن برای برگزاری مراسم سنگ تمام گذاشتند و او در جواب به من گفت آگامم مادر. شهید حجت‌الله نوچمنی متولد ۱۵ شهریور سال ۵۷ و دارای یک دختر سه ماهه و یک پسر ۶ ساله است. او ۲۱ فروردین ۹۷ در حمله جنگنده‌های رژیم صهیونیستی به پایگاه هوایی حمص سوریه شهید شد.

برشی از زندگی شهید نوچمنی، از مدافعان حرم

راوی: مادر شهید - خیرگزاری مهر

... بارها خواب حجت را دیدم. از همان ابتدا علاقه بسیاری به تابلوفرش ((و ان یکاد)) داشتم. همیشه به حجت می‌گفتم ((یک تابلو فرش بگیریم؟!)) و می‌گفت ((چشم، می‌گیریم.)) اما روزگاری به او اجازه نداد به عهدش وفا کند. پس از شهادت به مراسمی دعوت شدم که از جزئیات آن اطلاعی نداشتم. شب پیش از مراسم خواب دیدم، حجت بدون آن‌که صحبتی کند به خانه آمد و یک تابلوفرش به دیوار منزل نصب کرد. من با خوشحالی گفتم:

((حجت یادت مانده بود من تابلوفرش دوست دارم؟!))

حجت تبسم زیبایی کرد و رفت. روز بعد در مراسم همان تابلوفرشی را که خوابش را دیده بودم هدیه دادند. با چشمان بارانی گفتم:

«دقیقا همین تابلو را شب گذشته، همسرم در خواب به دیوار منزل من نصب کرد و رفت.» همیشه با توسل به حجت مشکلاتم حل می‌شود. مخصوصا درباره‌ی بیماری بچه‌ها، کافی است پدرشان را صدا کنم، کودک بیمار و بی‌قرار من؛ آرام می‌شود. حتی یکی از اقوام می‌گوید:

«من هرگاه به النا نذر می‌کنم؛ مشکلم حل می‌شود.»

شاید این جمله برای عده‌ای غیر قابل پذیرش باشد؛ اما حقیقتا من حضور همسرم را در تمام لحظات زندگی احساس می‌کنم. من یقین دارم شهدا هم می‌توانند هم‌چون اهل بیت (ع) واسطه شوند تا دعا‌های ما مستجاب شوند...

برشی از زندگی شهید نوچمنی، از مدافعان حرم

راوی: همسر شهید

خبرنگار دفاع مقدس



أَشِدَاءٌ عَلَى الْكُفَّارِ

رَحْمَاءُ بَيْنَهُمْ

کتاب گسترل خاطرات ناصرکار

«حاج قاسم، تکلیف گرا بود»

رابطه حاج قاسم با آقای هاشمی خوب بود. دوران جنگ آقای هاشمی جانشین فرمانده کل قوا بود، فرمانده جنگ بود، کرمانی بود. حاج قاسم نسبت به کرمانی ها ارادت ویژه ای داشت، اما وقتی مواضع آقای هاشمی را نسبت به فتنه ۸۸ می دید ارتباط کمرنگ تر شد و سعی هم می کرد آقای هاشمی را هم جذب کند اما طبیعی بود. یکبار از ایشان سوال کردم و گفتم من می دانم، اما می خواهم از زبان شما بشنوم، آقا و آقای هاشمی در پیش شما چه جایگاهی دارند؟ این حرف حاج قاسم به من است که گفت، آقا با آقای هاشمی فاصله از زمین تا آسمان است. در جایی احساس می کند خطری به انقلاب وارد می شود حاج قاسم و فرماندهان سپاه نامه به آقای خاتمی می نویسند و محکم هم می نویسند. حاج قاسم کاری ندارد چه کسی اعتراض می کند و چه کسی اعتراض نمی کند. او نگاه می کند تکلیف چیست. با این کار می تواند یک نفر را جذب کند، می تواند جلوی یک اشکال را بگیرد یا خیر؟...راوی:

علی شیرازی، برنامه دستخط

«پدري مهربان برای ایثارگران»

مراسم بزرگداشتی برای شهید حاج احمد کاظمی در نجف آباد برگزار کرده بودند که سخنران آن مراسم شهید سلیمانی بود. بعد از پایان مراسم حاج قاسم به ما گفت

چند نفر بچه‌های لشگر نجف اشرف که جانباز هستند در همین نزدیکی زندگی می‌کنند، آدرس منازل این بچه‌ها را بگیرید تا برویم به آن‌ها سر بزنیم، به شهید پورجعفری هم گفت که کباب بگیرید تا نهار در منزل یکی از این جانبازان بخوریم. مسئولین برگزارکننده مراسم شهید کاظمی به حاج قاسم گفتند که ما تهیه نهار دیدیم ولی حاجی از ایشان عذرخواهی کرد. خلاصه غذا را گرفتیم و به منزل یکی از جانبازها رفتیم و با هم نهار خوردیم. خانواده جانباز به حاج قاسم شکوه کردند که مگر در منزل ما غذا پیدا نمی‌شد که شما زحمت کشیدید غذا گرفتید؟ حاجی گفت ما می‌خواستیم نهار را بیرون بخوریم، گفتیم با شما دور هم بخوریم. بعد از آنجا به منزل چند جانباز دیگر رفتیم... راوی: سردار شجاعی

پیوند الهی

ابراهیم یه روز تو کوچه دید که پسر همسایه با دختر همسایه مشغول صحبت است. پسر تا ابراهیم را دید خدا حافظی کرد و رفت. چند روز بعد دوباره این ماجرا تکرار شد. این بار ابراهیم جلو رفت. دختر به سمت دیگر کوچه رفت و ابراهیم در مقابل پسر قرار گرفت. پسر ترسیده بود. اما ابراهیم مثل همیشه لبخندی بر روی لب داشت. ابراهیم گفت: «تو کوچه و محله ما همچین چیزی سابقه نداشته. من، تو و خانواده ات را می‌شناسم، تو اگر واقعا این دختر را می‌خواهی من با پدرت صحبت کنم. جوان پرید

تو حرف ابراهیم و گفت: نه، تو رو خدا به پدرم چیزی نگو، من غلط کردم، بیخشید. ابراهیم گفت: نه، تو منظورم را نفهمیدی، ببین، پدرت خونه بزرگی داره، تو هم که تو مغازه مشغول بکار هستی، من امشب تو مسجد با پدرت صحبت می کنم.

ان شاء الله بتونی با این دختر ازدواج کنی، دیگه چی می خواهی؟

جوان گفت: هر چی شما بگی... شب بعد از نماز، ابراهیم در مسجد با پدر آن جوان صحبت کرد و از ازدواج گفت و اینکه اگر کسی شرایط ازدواج داشته باشد و همسر مناسبی پیدا کند، باید ازدواج کند. در غیر این صورت اگر به حرام بیفتد باید پیش خدا جوابگو باشد. پدر آن جوان حرفهای ابراهیم را تایید کرد اما وقتی حرف پسرش شد اخم هایش رفت توی هم. ابراهیم پرسید: «حاجی اگه پسرت بخواد خودش را حفظ کنه و تو گناه نیفته، اون هم تو این شرایط جامعه، کار بدی کرده؟ پدر آن جوان گفت: «نه.» فردای آن روز مادر ابراهیم با مادر آن جوان صحبت کرد و بعد هم با مادر دختر. یک ماه از آن قضیه گذشت. ابراهیم وقتی از بازار برمی گشت شب بود. آخر کوچه چراغانی بود. لبخند رضایت بر لبان ابراهیم نقش بست. رضایت به خاطر اینکه یک دوستی شیطانی را به یک پیوند الهی تبدیل کرده است. این ازدواج هنوز هم پابرجاست و این زوج زندگی شان را مدیون برخورد خوب ابراهیم با این ماجرا می

دانند. خاطرات شهید ابراهیم هادی - کتاب سلام بر ابراهیم، ص ۴۷ تا ۴۸

مراسم خواستگاری

شهید عبدالصمد می خواستن ازدواج کنن . بنده هم واسطه این ازدواج شدم لذا برنامه خواستگاری رو هماهنگ کردم ... لحظه آخر نمی دانم چی شد که شهید صمد نیامد و گفت نمی تونم خواستگاری پیام! خلاصه من خیلی ناراحت شدم! ... آبروم رفت!... شهید صمد بعدا بهم گفتند من دارم میرم ماموریت، مارو حلال کن!... گفتم: برو اگر شهید شدی حلال می کنم!... گذشت و صمد آقا شهید شد!...

برشی از زندگی شهید صمد امید پور - روای: دوست شهید

خواستگار

چند ماه زندگی مشترک کرده بودم. شش ماه هم هرچه خواستگار آمده بود، رد کرده بودم. نمی خواستم قبول کنم. مصطفی راهم اول رد کردم. پیغام داده بود که امام گفتند با همسرهای شهدا ازدواج کنید. قبول نکردم. گفتم «تا مراسم سال باید صبر کنید. گفته بود: شما سیدید. می خواهم داماد حضرت زهرا بشم. دیگر حرفی نزدم. منبع: کتاب یادگاران، جلد هشت کتاب شهید ردانی پور، ص ۸۱



برادر شهیدم متولد سال ۱۳۶۷ بود و در رشته مهندسی الکترونیک فارغ التحصیل شد. چند ماهی بود که با دخترعمه ۱۹ ساله ام عقد کرده و قرار بود بعد از بازگشت از سوریه مراسم عروسی نیز برگزار شود که آسمانی شد. رسول بسیار مهربان، دلسوز و قدردان خانواده بود. همیشه توصیه به خوب بودن و احترام به یکدیگر داشت و خود نیز آن را رعایت می‌کرد. کودکان را بسیار دوست داشت و به همه توصیه می‌کرد با آنها رفتار خوبی داشته باشیم. نماز اول وقتش هیچ وقت ترک نشد و همیشه در طول شبانه روز با وضو بود. صبح‌های جمعه ندای یا «صاحب الزمان (عج)» برادرم در دعای ندبه بلند بود و هیچ وقت آن را ترک نمی‌کرد. رسول در قنیه سوریه شهید شد.



کتاب مدافعان حرم، ناصر کاوه

به نقل از خواهرش شهید - منبع: روزنامه جوان



شهید مدافع حرم رسول پورمراد

کتاب کشتار خاطر، ناصر کاوه

مرتضی خیلی ولایی بود

مرتضی بسیار ولایی بود و هر زمانی که کسی نسبت به مقام ولایت موضع‌گیری منفی می‌کرد، سریع موضع گرفته و دفاع می‌نمود، تصریح کرد: فرزند شهیدم همه را سفارش به حرکت در خط رهبری می‌کرد و می‌گفت هر چه مقام معظم رهبری بگویند باید اجرا شود. مرتضی تمام سخنرانی‌های رهبری را گوش می‌کرد و در برخی از جمله‌ها که مقام معظم رهبری اظهار نگرانی می‌کردند ناراحت می‌شد و همه را توصیه می‌نمود که هیچ‌گاه از خط ولایت منحرف نشوید. راوی: پدر شهید

نجوای مادر با فرزند شهیدش

مادر، در حالی که فرزند شهید و رعنائش را در تابوت می‌بیند، آخرین بوسه را بر لب‌های فرزند شهیدش می‌زند، و زیر لب با زینب کبری(س) زمزمه می‌کند و آخرین خداحافظی را با مرتضای شهیدش می‌کند. لحظات آخر وداع سخت‌ترین لحظات برای مادر است. فرزندم تو را به حضرت زهرا(س) تو را به خانم زینب کبری(س) می‌سپارم مادر... برای من دوریت سخت است، مادر بی تو من چه کنم؟ دیگرکی انتظار بکشم از در بیایی و من قد رعنائت را نظاره کنم.. بانوان هر کدام زیر لب نوحه علی اکبرم حسین سر داده و او را یاد می‌کردند، و من به یاد چاووشی « هر که دارد هوس کرب و بلا بسم الله » می‌افتادم، انگار بوی غربت شام به مشام می‌رسید...

نجوای همسر شهید با مرتض بصیری پور

« قرار زندگی ام! دیشب را به یاد روزهای آشنایی از لحظه های شروع همسفری با تو نخواهیدم، دیشب در تاریخ زندگانی ام ثبت می شود، تنها شب و آخرین شبی که تو را داشتم. با خودم که فکر می کنم می بینم تنها در همین پنج سال و نیم چقدر وابسته تو شده ام، امروز و دیشب دلم بی قرارتر از قبل است، تو اینک در مقابلم هستی، اما چرا سکوت کرده ای و آرام چشمهایت را بسته ای. اگر طاها بزرگ شود و به مدرسه برود، بچه های دیگر پیش او از پدران شان تعریف کنند، جواب پسر را چگونه پاسخ دهم؟ مرتضای شهیدم کاش همه بدانند این آرامش و امنیت را مدیون حس غیرت و دین خواهی تو و یاران سفرکرده ات هستیم...»

کاش برخی ها که با دیده نگاه می کنند بدانند تو هم عاشق زن و زندگی بودی، اما بین ماندن و رفتن، رفتن را انتخاب کردی. و شاید دیشب که پیکرت برای آخرین بار در خانه بود تنها دیدار و حضور نماینده حضرت آقا در خانه و سخنان ایشان، من، طاها و پدر و مادرت را آرام کرد. «

شامروز دلم بیشتر هوایت کرده!

اما اگر طاها قدری بزرگ تر بود که بیشتر می توانست تو را درک کند، قطعاً امروز در مراسم تشییع این سخنان را واگویی می کرد، پدر امروز دلم بیشتر هوایت کرده،

بگذار برای ناآرامی هایم چند بار بگویم، بابا، بابا، بابا... وقتی می گویم بابا!.... قوت قلب می گیرم. وقتی می گویم بابا!..... انگار همه را دارم بابای مهربانم، امروز طاهایت بیشتر از همیشه دلش برایت تنگ شده است. بابای خوبم حال و هوای خانه بد جور بوی تو را گرفته، بابای خوبم دیشب که تو آمدی انگار همه چیز را داشتم. وقتی می گویم بابا!..... انگار همه را دارم، بابای مهربانم طاهایت بی تاب است. بابای شهیدم، ای کاش هیچ وقت از خانه نروی، من و مادر بی تو، تنهایی برایمان سخت است، تو با اسلحه رفتی ایستادی تا آخر، ایستادی تا آخر از آجر حرم عمه سادات تکان نخورد، من و مادرم می ایستیم چادر را محکمتر می گیریم و قلم علم بر انگشتانم می فشارم تا با معرفت از کشور و اسلام دفاع کنم .

دهه شصتی!؟

خوشا به حالت مرتضی، تو رفتی تا با رفتنت ثابت کنی هنوز جوانان دهه ۶۰ در جبهه های حق علیه باطل حضور دارند، هنوز جوانان دهه ۶۰ بر خلاف نظریه برخی از افراد، مانند خورشید می درخشند و تو رفتی تا ثابت کنی برای دفاع از حریم حرم، از هر کجای کشور که باشی، از استانی محروم هم که باشی می توانی و حاضری عمه سادات را یاری کنی. عکس هایت را که نظاره می کردم تصویری از شهید حججی دیدم، گویا در زمان آموزشی با شهید حججی هم دوره بودی، در تصویر هر دو لبخند بر لب

داشتید. به این فکر فرو رفتم که بعد از رفتن شهید محسن حججی چه روزهای سختی بر تو گذشته، چه لحظات سختی را از غم دوری دوستت تحمل کردی، و امروز که به او رسیدی، غرق شادی هستی ...

مرتضای شهیدم!

در استان کویری خراسان جنوبی، آسمان دل مردم این سرزمین به ویژه اهالی بیرجند ابری بود، مردم از کوچه پس کوچه‌های شهر خود را رسانده بودند تا مرتضای شهید را به خانه ابدیش بدرقه کنند و اشک‌های طاهای سه ساله که دل حاضران را آب کرده بود و بوسه‌های مادری دلسوخته که بدرقه راه اولین شهید مدافع حرم شد. کوچه‌ها و خیابان‌های اطراف مصلاهی بیرجند پر از جمعیت مردمی بود که عزادار و گریان به خاطر از دست دادن یکی از جوانان رشید اسلام بودند و بر سر و سینه زنان، آقا مرتضای عزیز را بدرقه کردند...

یا موسی بن جعفر(ع)

عجب شبی در خاک آرام گرفتی، شبی که مصادف با شهادت حضرت موسی بن جعفر(ع) بود. مرتضای شهید! تنها درخواستمان از تو این است به یاد ما باشی، برای حال دلمان دعا کن، این روزها که آلودگی‌های زندگی و شهرزیاد شده است، دعا کن بارگناهمان سبک شود.

احترام به پدر و مادر

بسمه تعالی

خدمت پدر و مادر عزیزم؛ بنده را امیدوارم که حلال کنید که شاید و بدون شاید پسر خوبی برایتان نبوده‌ام. اگر احتیاطا برایم اتفاقی افتاد بدانید که به هیچ عنوان نباید برایم ناراحت باشید زیرا که اگر ان شاءالله به مقام شهدا که البته بس مقامی است بزرگ برسم خداوند به من لطف کرده است. و بدانید که شهدا زنده‌اند.

شهید مرتضی بصیری پور

برای تشکر از مادرت

از طرف اینجانب مرتضی بصیری پور خدمت پسر، عزیزم، طاها بصیری پور. الان که این نامه را برای جنابعالی می‌نویسم، شب سفرم به سوریه می‌باشد. ممکن است که بنده با اینسفر دیگر برگشت نداشته باشم، از جنابعالی خواهش دارم مواظب قلب من یعنی مادرت باشی و بدانی که نباید ایشان را آزاده خاطر کنی و بدانی که بنده در همه حال پیش شما هستم؛ ان شاءالله. در ضمن بدان که خیلی دوستت دارم پسرک گلم. ان شاءالله همیشه موفق و پیروز و سرفراز و پایدار باشید.

پدرت مرتضی بصیری پور- برشی از زندگی شهید مرتضی بصیری پور

شهید برونسی روز قبل از عملیات بدر روحیه عجیبی داشت. مدام اشک می ریخت، علت را که پرسیدم آقای برونسی گفت: دارم از بچه ها خدا حافظی می کنم چرا که خوابی دیده ام. سپس افزود: به صورت امانت برای شما نقل می کنم و آن اینکه: در خواب بی بی فاطمه زهرا (س) را دیدم که فرمود: فلانی! فردا مهمان ما هستی، محل شهادت را هم نشان داد. و به طرف نفت خانه و جاده آسفالت بصره - الاماره می رود و من در همین چهارراه باید نماز بخوانم تا وقتی که به سوی خدا پرواز کنم و بالاخره نیز این خواب در همان جا و همان وقتی که گفته بود، به زیبایی تعبیر شد... منبع: بخش فرهنگ پایداری تبیان

عشق رزمندگان کرمانی به حضرت زهرا(س)

همسر سردار شهید حاج عبدالمهدی مغفوری - قائم مقام رئیس ستاد لشکر ۴۱ ثارالله کرمان - که در کربلای ۴ و جزیره ام الرصاص به شهادت رسید، نقل می کند: دختر دوممون خیلی سربه هوا بود، همیشه کفشاشو گم میکرد یک روز که داشتیم میرفتیم مسجد جامع، دیدم کفشاش نیست، برگشت به باباش گفت: "بابا اگه پای من زخم بشه فرشای مسجد نجس میشه چیکار کنم؟" ایشان گفت: بیا بغل من. گفتم آخه یه حرفی به این بچه بزن بگو مواظب کفشاش باشه، هر وقت ما اومدیم

بیرون کفشاشو گم کرده، دعواش کن تا دیگج کفشاشو گم نکنه. یه نگاه به من کرد و گفت: نمیتونم چیزی بهش بگم آخه همنام حضرت فاطمه است... منبع:

هر چه داریم، از فاطمه زهرا(س) داریم

شهید مجید زینلی فرمانده گردان ابوالفضل العباس(ع) لشکر ۴۱ ثارالله(ع) قبل از عملیات «کربلای ۴»، که برای نیروهای گردان صحبت می‌کرد، می‌گفت: اگر می‌خواهید توی عملیات موفق باشید و فاطمه زهرا(س) شب عملیات به فریادتان برسد، نماز شب را ترک نکنید ما از نظر نظامی در برابر عراقی‌ها چیزی نیستیم، پس همین نماز شب‌ها و توسل به ائمه(ع) است که ما را پیروز می‌کند. می‌گفت: هر چه داریم، از فاطمه زهرا(س) داریم... منبع: زینب سیفی: بخش فرهنگ پایداری تبیان

ساکن خوابگاه

زمان نامزدی، من دانش آموز بودم، جمال هم دانشجوی بود. اولین هدیه ای که به من داد یک جلد صحیفه سجادیه بود که در صفحه اول آن نوشته بود: امیدوارم این کتاب موجب ارتقای فکری و فرهنگ اسلامی شما باشد! زندگی مشترک ما هم که شروع شد، ساکن خوابگاه دانشجویی شدیم و بیشتر زندگی کوتاه مادرهمان یکی دو اتاق کوچک خوابگاه بود. برشی از زندگی شهید مهندس جمال ظل انوار

ما تسلست غير فوزي!
الرب يومنا يومنا؛ اليوم
والرب يومنا يومنا؛ اليوم...

آية الله شهيد
سيدنا محمد بن عبد الله

کتاب کثرت خاطر، ناصر کاوہ